

دانشیهای

عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانستنیهای عاشورا برای نوجوانان

نویسنده:

عباس صالح مدرسه ای

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	دانستنیهای عاشورا برای نوجوانان
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه
۹	تا همیشه . . .
۱۱	حدیث لوح چیست ؟
۱۱	طلوع خورشید
۱۱	محرم الحرام یعنی چه ؟
۱۲	کربلا یعنی چه ؟
۱۲	وضعیت جغرافیایی کربلا
۱۲	یزید کیست ؟
۱۲	اولین سخنرانی امام حسین (علیه السلام) در کربلا
۱۳	مأموریت عمر بن سعد
۱۳	مأموریت پیکهای عمر بن سعد
۱۴	راه رسیدن به آب بسته شد
۱۴	عبدالله و وسوسه شمر
۱۴	همزمان با کربلا در کوفه
۱۴	فرار سپاهیان دشمن
۱۵	نیروها و امکانات سپاه دشمن
۱۵	نیروی کمکی برای امام
۱۵	رساندن آب به خیمه های امام حسین
۱۵	شمر به کربلا رسید
۱۶	امان نامه شمر برای یاران امام

۱۶	حمله دشمن به لشکریان امام
۱۶	غروب تاسوعا
۱۷	امام و آخرین شب
۱۷	روز عاشورا
۱۷	پُل رهایی
۱۸	«حُرّ» به یاری امام آمد
۱۸	اولین حمله
۱۸	جنگ تن به تن
۱۹	آخرین نماز
۱۹	اولین شهید اهل بیت در کربلا
۲۰	قاسم ، فرزند امام حسن (علیه السلام)
۲۰	حضرت عباس ، سقّای تشنه لب
۲۱	نوزاد شیرخوار
۲۱	آخرین مرد میدان
۲۳	اسب امام چه کار کرد ؟
۲۳	غارت لباسها و وسایل امام
۲۴	غارت خیمه ها
۲۴	بدن امام را لگدکوب کردند
۲۴	عزاداری استثنایی برای امام حسین (علیه السلام)
۲۵	شهدای کربلا چه کسانی بودند ؟
۲۵	حال امام سّجاد در مورد مصیبت کربلا
۲۶	رباب که بود ؟
۲۶	دفن شهدای کربلا
۲۶	اسارت خاندان امام

۲۷	ورود اسیران به شام
۲۸	قصر یزید ، در انتظار اسیران
۲۸	خرابه شام
۲۸	آغاز امامتِ امام چهارم
۲۹	زینب ، پیامبرِ خون شهدا
۲۹	قیام توّابین
۳۰	قیام مُختار
۳۰	تخریب حَرَمِ امام حسین (علیه السلام)
۳۱	چه کسی شیعه امام حسین (علیه السلام) است ؟
۳۱	مدارک و منابع مورد مطالعه
۳۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دانشتیهای عاشورا برای نوجوانان

مشخصات کتاب

سرشناسه: صالح مدرسه‌ای عباس - ۱۳۴۰ عنوان و نام پدیدآور: دانشتیهای عاشورا برای نوجوانان به کوشش فاطمه صالح مدرسه‌ای مشخصات نشر: تهران پیام آزادی قم موسسه در راه حق ۱۳۷۷. مشخصات ظاهری: ص ۱۹۲ شابک: ۹۶۴-۳۰۲-۲۵۵-۲۵۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: چاپ قبلی پیام آزادی ۱۳۷۶ یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار). موضوع: مجتهدان و علما - سرگذشتنامه - ادبیات نوجوانان موضوع: شیعه - سرگذشتنامه - ادبیات نوجوانان رده بندی کنگره: BP۴۱/۵ ص ۲۴۲ ۲۳۷۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷ ج ۹۹۶ شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۱۷۴۰۴

مقدمه

از آن زمانی که بشر قدم بر کره خاکی گذاشته است، هیچ حادثه‌ای مانند حادثه کربلا ندیده است؛ حادثه‌ای که در یک طرف آن پاک‌ترین و نیکوترین انسان‌ها قرار داشتند و در سویی دیگر، ناپاک‌ترین و زشت‌ترین انسان‌ها. حادثه‌ای که بعد از گذشت هزار و سیصد سال هنوز شور می‌آفریند، تحرّک ایجاد می‌کند و ملت‌ها را به خروش در می‌آورد. حادثه‌ای که در آن زن و مرد، کودک، جوان و پیر سهم دارند: کودکی شش ماهه در آن به شهادت می‌رسد، نوجوان به قربانگاه می‌رود، و حسین (علیه السلام) اسماعیلش، علی اکبر را به میدان شهادت می‌فرستد، علمداری و جوانمردی چون عباس، پرچم رشادت و مردانگی بر می‌افرازد، پیرمردی چون حبیب بن مظاهر، حماسه می‌سراید و حسین (علیه السلام) سرسلسله عاشقان و آقای شهیدان، جان بر کف به قتلگاه گام می‌گذارد و از همه کس می‌بُرد و رو به سوی دشمن می‌آید و سرانجام حادثه‌ای می‌آفریند که از آن، هنوز فریاد زینب و امام سجاد و ناله‌های کودکان و زنان به گوش می‌رسد. زینب بر یزید و یزیدیان می‌خروشد و امام چهارم (علیه السلام)، کاخ نشینان را رسوا می‌سازد. اکنون آنچه در دست شماست، گوشه‌ای از این حادثه غم‌بارترین تاریخ است. در این کتاب سعی کرده‌ایم این واقعه مهم تاریخی را که سراسر درس شهادت و از خودگذشتگی در راه آرمان مقدس الهی است، به زبانی ساده برای نوجوانان بیان کنیم. چرا که کتاب‌های مقتل که در مورد این ماجرا نوشته شده، بسیار سنگین است و نوجوانان نمی‌توانند از آن استفاده کنند. از این رو گزیده مطالب مقتل‌های معتبر را برای شما با عبارتی ساده و روان گردآوردیم تا روشنگر راه شما عزیزان باشد. تا کنون صدها کتاب در باره حادثه عاشورا نوشته شده که در میان آنها کتابهای معتبر بسیاری به چشم می‌خورد. کتابهای مقتل و تاریخ کربلا از نظر اعتبار و نزدیکی به اصل واقعه به چند صورت نوشته شده است: ۱- اخبار و روایاتی که از زبان اسیران کربلا و دوستان و طرفداران اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است. ۲- روایات و سخنان ارزشمندی که از ائمه اطهار (علیهم السلام) در سالهای بعد از واقعه عاشورا، از طریق افراد موثق و معتبر در تاریخ ثبت شده است. ۳- نقل قول‌ها و حکایاتی که بصورت پراکنده و سینه به سینه به ما رسیده است. ۴- مشاهدات و اظهارات افرادی که در سپاه دشمن - در روز حادثه - شرکت داشتند. که در این موارد احتمال زیادی وجود دارد که در حوادث و سخنان تغییراتی داده باشند. نکته آخر اینکه در کتابهای «مقتل» رَجَز‌های (اشعار حماسی) بسیاری نقل شده است که به علت رعایت اختصار، از ذکر متن عربی و یا ترجمه فارسی آن خودداری و فقط به مطالب مهم پرداخته‌ایم. به طور کلی، کوشیده‌ایم مطالب را با ایجاز و اختصار بیان کنیم. اللهم اجعل محیای محیا محمّد و آل محمّد، و مماتی ممات محمّد و آل محمّد. عباس صالح مدرسه‌ای تهران، بهار ۷۵- تابستان

تا همیشه ...

به نظر شما چرا حرکت تاریخ ساز امام حسین (علیه السلام) فراموش نمی شود؟ مگر در تاریخ بشریت قهرمانان دیگری نداریم؟ اگر داریم، پس چرا مثل امام حسین (علیه السلام) از آنها یاد نمی کنیم؟ به راستی چرا مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) هر سال با شکوهرت و گرمتر از سال قبل برگزار می شود؟ چرا خاندان «بنی اُمیّه» به فراموشی سپرده شده اند و قیام «امام حسین (علیه السلام)» جهانی شده است؟ برای رسیدن به پاسخ، لازم است از علّت های اصلی «نهضت عاشورا» آگاه شویم. نبرد خونین عاشورا، جنگ بین دو طایفه برای به دست آوردن قدرت یا سرزمینهای مختلف نیست. هر چند که عدّه ای گمان می کنند دو خاندان، از قبیله ای بزرگ و کهن بر سر امتیازات قبیله ای جنگیده اند. حادثه تاریخی کربلا تصویر واضحی از جنگ دو عقیده و فکر است. این جنگ، ادامه جنگ همه پیامبران الهی با جبهه باطل برای اصلاح مردم جهان بود. بهتر است برای روشن شدن ماجرا، کمی به عقب برگردیم و به صدر اسلام نگاه کنیم؛ یعنی وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای نجات انسان ها از شرک و بت پرستی و نادانی و ستم به پا خاست: آن زمان، پیامبر، مردم ستمدیده و حق جو را دور خود جمع کرد، ولی مخالفان حرکت پیامبر - که ثروتمندان و بت پرستان مکه بودند - با یکدیگر متحد شده و برای خاموش کردن صدای پیامبر، همه امکانات و نیروهای خود را به کار گرفتند. رئیس مخالفان «ابوسفیان»، بزرگ بنی اُمیّه، بود. پس از آن که مسلمانان، مکه را فتح کردند، بزرگان آن و در رأس آنان، ابوسفیان، به ظاهر، اسلام آوردند و نفاق و دورویی را پیشه کردند. آنان در این اندیشه بودند: اکنون که نمی توان اسلام را با شمشیر و زور از بین برد، پس بهتر است مخفیانه و با حيله و تفرقه به آن ضربه وارد سازیم و آن را از مسیر اصلی خود خارج کنیم. پس از رحلت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، این فرصت مناسب به دست منافقان افتاد. آنان با غصب حکومت اسلامی - که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در غدیر خم آن را مخصوص علی (علیه السلام) دانسته بود - اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کردند و به دنبال آن، ارزش های اسلامی را زیر پا گذاشتند و بسیاری از آداب و رسوم جاهلی (= زمان پیش از اسلام) را زنده کردند. معاویه، پسر ابوسفیان، در زمان خلیفه دوم، استاندار «شام» شد. او از ابتدا کینه اسلام را در دل داشت و اکنون فرصت مناسبی بدست آورده بود که با نقشه های شیطانی خویش، اسلام را وارونه جلوه دهد و ارزش های آن را پایمال سازد. او در ظاهر خود را مسلمان جلوه می داد، اما در موارد مناسب، آشکارا به مخالفت با اسلام و علی (علیه السلام) می پرداخت. او قسم خورده بود که نام پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را از صحنه روزگار محو کند. پس از خُلفای سه گانه، مردم که از کارهای غیراسلامی و تبعیضات آنان به تنگ آمده بودند، با اصرار فراوان، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به خلافت برگزیدند. حضرت علی (علیه السلام) با این شرایط خلافت را پذیرفت که دنباله رو خُلفای قبلی نباشد و اسلام واقعی را اجرا کند. امام در طول خلافت کوتاه خود، تمام وقت و نیرویش را در این راه صرف کرد. او کوشید اسلام واقعی را - که از مسیر اصلی خود خارج شده بود - به مردم بشناساند و پرده از چهره منافقان بردارد. از اولین کارهای آن حضرت، برکناری معاویه از استانداری شام بود. اما معاویه - که در آنجا ریشه دوانده بود و مال و ثروت زیادی از بیت المال مسلمانان به دست آورده بود - با امام علی (علیه السلام) مخالفت کرد و سرانجام کار به جنگ کشید. در جنگی که «صفین» نام گرفت، با اینکه در ابتدای کار امام علی (علیه السلام) در آستانه پیروزی بود، معاویه با حيله گری و تظاهر به مسلمانی [۱]، نتیجه جنگ را عوض کرد: به دستور او سپاهیان قرآن ها را بر سر نیزه زدند و گفتند: ما پیرو قرآن هستیم. با این کار، گروه زیادی از لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که بعدها به «خوارج» مشهور شدند - فریب خوردند و حتی قصد کشتن امام را داشتند، تا سرانجام بین لشکر امام جدایی افتاد و کار به صلحی یک ساله کشید. یک سال بعد، در حالی که لشکر علی (علیه السلام) بیرون کوفه خود را برای جنگ با لشکر معاویه آماده می ساخت، حضرت علی (علیه السلام) در محراب مسجد کوفه به شهادت

رسید. کمی بعد، امام حسن (علیه السلام) به دنبال اهداف امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت. اما معاویه با وعده و وعیدهای گوناگون، بیشتر فرماندهان لشکر امام حسن (علیه السلام) را فریب داد و آنها دست از امام (علیه السلام) کشیدند تا جایی که یاران خاص آن حضرت به بیست نفر هم نمی رسید. امام حسن (علیه السلام) برای این جهات: حفظ اسلام راستین، پایمال نشدن خون آن عده کم از شیعیان وفادار، جو سیاسی زمان معاویه که صریح و آشکار نبود (چون معاویه تظاهر به اسلام می کرد و با این کار مردم را فریب می داد) و مصالح مهم دیگر، ناچار شد صلح کند. آن امام بزرگوار (علیه السلام) با این کار خویش، زمینه را برای نهضت خونین کربلا آماده کرد. بعضی از مواد صلح نامه چنین بود: ۱- معاویه به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عمل کند ۲- برای خود جانشینی انتخاب نکند و پس از مرگ وی، امام حسن (علیه السلام) یا امام حسین (علیه السلام) حکومت مسلمانان را به عهده گیرند. پس از آنکه امام حسن (علیه السلام) به دستور معاویه به شهادت رسید، امام حسین (علیه السلام) امامت مسلمانان را عهده دار شد. امام حسین (علیه السلام) مانند برادرش، امام حسن (علیه السلام)، طبق صلح نامه عمل کرد و ده سال از امامتش در زمان حکومت معاویه با سکوت سپری شد، اما معاویه صلح نامه را زیر پا گذاشت و پسرش «یزید» را جانشین خود کرد. معاویه بسیار زیرکانه - با ظاهرسازی - تیشه به ریشه اسلام می زد و ادعای مسلمانی هم می کرد، اما فرزند شرابخوار و قماربازش، «یزید»، آشکارا به مخالفت با اسلام می پرداخت. او مانند پدر خود مخفیانه و پشت پرده عمل نمی کرد. برای همین حتی بر خلاف سفارش پدرش در باره امام حسین (علیه السلام) که گفته بود با حسین بن علی (علیه السلام) کاری نداشته باش، اما بر اثر کینه ای که نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) داشت به حاکم مدینه دستور داد از امام حسین (علیه السلام) برای او بیعت بگیرد و در صورتی که امام، یزید را تأیید نکرد، او را به قتل برساند. اما امام حسین (علیه السلام) هرگز نپذیرفت و در مقابل حاکم مدینه که از او برای یزید بیعت می خواست فرمود: «مائیم که اهل بیت نبوتیم و یزید مرد فاسقی است که آشکارا شراب می نوشد و فرمان قتل بی گناهان را صادر می کند هرگز کسی چون من با ناکسی چون او بیعت نخواهد کرد...» سپس امام مدینه را ترک کرد و به مکه رفت. مردم بیوفای کوفه - که بیوفایی و جفای خود را در زمان حضرت علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) نشان داده بودند - با ارسال هزاران نامه از امام حسین (علیه السلام) دعوت کردند به کوفه بیاید تا به کمک آنها یزید را سرنگون کند. امام هم «برای اصلاح اوضاع نابسامان دین خدش و برای عمل به تکلیف الهی» با همه خاندان و یاران خود به طرف کوفه حرکت کرد زیرا جدش را در خواب دید که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» خدا می خواهد ترا کشته ببیند. امام حسین (علیه السلام)، جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و همه پیامبران الهی، با فداکاری عجیبی، سکوت مرگباری را که بر جامعه اسلامی سایه انداخته بود، در هم شکست و قیافه زشت حرکت جاهلی یزید را آشکار کرد. امام با خون پاک خود، بزرگترین حماسه را در قلب تاریخ بشریت نوشت و به نسلهای آینده درسی فراموش نشدنی داد. امام حسین (علیه السلام) مسیر اسلام واقعی را به مسلمانان نشان داد و دسیسه های بنی امیه را در هم کوبید و آخرین تلاش های ظالمانه آنها را خنثی کرد. بعضی به اشتباه فکر می کنند که امام حسین (علیه السلام) شکست خورد، ولی این ظاهر کار بود و باطن امر رسوایی یزید و لیاقت نداشتن او برای جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. بنابراین باید در معنای واقعی «شکست» و «پیروزی» دقت کنیم: پیروزی این نیست که انسان، همیشه از میدان جنگ سالم بیرون آید، یا دشمن خود را به هلاکت برساند، بلکه پیروزی این است که انسان «هدف» خود را پیش ببرد و دشمن را از رسیدن به مقصود خود باز دارد. با توجه به معنای صحیح پیروزی، نتیجه نهایی جنگ خونین کربلا روشن می شود. امام و یاران وفادارش به شهادت رسیدند، اما با شهادت افتخار آمیزشان، کاملاً به هدف مقدس خود رسیدند زیرا هدف این بود که دین الهی اسلام از خطر نجات یابد، چهره دشمنان مسلمان نما آشکار شود، افکار عمومی مسلمانان بیدار شود و مردم از توطئه های بازماندگان دوران جاهلیت آگاه شوند. شهدای کربلا باعث شدند تا سایه شوم و ننگین بنی امیه از سر مسلمانان کوتاه شود.

حکومت یزید با کشتن امام حسین (علیه السلام)، قیافه واقعی خود را به همه نشان داد و مدعیان جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را رسوا کرد. هنگامی که سرهای بُریده شهدای کربلا را نزد یزید آوردند گفت: «ای کاش، نیاکان من، که در جنگ یَدر کشته شدند، در این جا بودند و منظره انتقام گرفتن مرا می دیدند!» پدرش، «معاویه»، سال ها پیش گفته بود: «من برای این نیامده ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید، من آمده ام بر شما حکومت کنم، هر کس با من مخالفت کند او را نابود خواهم کرد!»

حدیث لوح چیست؟

روزی که امام حسین (علیه السلام) متولد شد، جابر بن عبدالله آنصاری برای عرض تبریک به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) رفت. در آنجا لوح سبز رنگی دید و از فاطمه زهرا (علیها السلام) پرسید: «این چیست؟» حضرت فاطمه فرمود: «هدیه الهی است، که نام پدر و شوهر و فرزندانم، یعنی جانشینان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از نسل من، در آن است.» جابر اجازه گرفته و نسخه ای از روی آن نوشت. در این لوح الهی از قدرت و عظمت خداوند متعال سخن گفته شده و دستورهای بسیار مهمی برای زندگی ذکر شده است. سپس مقام و درجه معنوی چهارده معصوم (علیهم السلام) آمده و به قیامت و روز حساب پرداخته است. امام حسین (علیه السلام) در این لوح شریف این گونه توصیف شده است: «... حسین را مخزن وحی خود قرار دادم و او را شهادت بزرگی بخشیدم و زندگی اش را با سعادت پایان دادم که او برترین شهیدان است و بالاترین مقام در بین شهدا را دارد...»

طلوع خورشید

امام حسین (علیه السلام) در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه چشم به جهان گشود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این فرزند فاطمه (علیها السلام) را «حَسَنِین» نامید. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) علاقه شدیدی به او داشت و درباره اش فرمود: «حسین از من است و من از حسینم...» او در آغوش پیامبر پرورش یافت و موقع رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، شش ساله بود. در زمان پدرش، حضرت علی (علیه السلام) موقعیت والایی داشت. علم، شجاعت، تواضع، بخشش، بزرگواری، فصاحت، عفو، حلم، دستگیری از بینوایان و... از صفات برجسته این امام بزرگوار بود. در جنگ های مختلف، همراه پدرش بود و با دشمنان اسلام جنگید. بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) امامت به حضرت امام حسن (علیه السلام) رسید و امام حسین (علیه السلام) همواره مطیع و همراه برادرش بود. با شهادت امام حسن (علیه السلام) مسئولیت امامت به او رسید. در این هنگام حکومت در دست معاویه بود. و او یاران وفادار حضرت علی (علیه السلام) را می کشت و امام حسین (علیه السلام) نیز به این کار و به سایر اعمال ناپسند معاویه اعتراض می کرد. بنی امیه امام حسین (علیه السلام) را محور وحدت شیعه می دانست و از نفوذ شخصیت امام بیم داشت.

محرم الحرام یعنی چه؟

قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبیله های مختلف عرب، همواره با هم می جنگیدند به طوری که سراسر زندگی آنان جنگ و خون ریزی بود. بنابراین، برای کم کردن از جنگ و هم چنین برای به وجود آوردن وقت مناسبی برای همه قبیله ها - که به مسائل شخصی و قبیله ای خود رسیدگی کنند - در سال، چهار ماه را «ماه حرام» نامگذاری کردند که هرگونه جنگ و ستیز در آنها حرام بوده است. این ماه ها عبارت است از: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم، رجب.

کربلا یعنی چه ؟

«کربلا» یکی از شهرهای کشور عراق است . در مورد لغت «کربلا» و ریشه آن ، بحث های مُفَصَّلِی صورت گرفته است . طبق بعضی از نقل ها ، این نام از «کرب» و «ال» ترکیب شده است . یعنی حرم الله ، یا مقدّس الله ، «کرب» در لغت سامی به معنای «قُرب» (= نزدیکی) در عربی است . اگر «ال» هم به معنای «الله» باشد ، کربلا- به معنای محلی است که نزد خدا ، مُقَدَّس و مُقَرَّب ، یا «حَرَم خدا» است . البته بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) ، از کربلا با نام های دیگری یاد شده است : «مَشْهَدُ الْحُسَيْن» ، «مَدِیْنَةُ الْحُسَيْن» ، «مَوْضِعُ الْبَلَاء» ، «مَحَلُّ الْوَفَاء» .

وضعیت جغرافیایی کربلا

کربلا در جنوب غربی رود فرات قرار دارد و فاصله اش تا بغداد ۱۰۵ کیلومتر است . در زمان یکی از خلفا ، مسلمان ها عراق را فتح کردند و ابتدا «کربلا» را مرکز سپاه قرار دادند ، اما به علت هوای بد و نامناسب آن ، کوفه ، اردوگاه سپاه شد . بعد از آن که مسلمان ها ، منطقه کربلا را خالی کردند در این زمین ها کسی زندگی نکرد و متروک بود . تا آن که در سال ۳۶ یا ۳۷ هجری ، هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) با لشکریانش به طرف صفین حرکت می کرد ، یک شب در زمین کربلا توقف کرد . در آن شب حضرت علی (علیه السلام) به برخی از حوادث آینده اشاره فرمود و برای یاران آن حضرت روشن شد که این سرزمین در انتظار حادثه بسیار سختی است . در اطراف کربلا ، «قبیله بنی اسد» زندگی می کردند ، اما خود کربلا جای زندگی کردن و ماندن نبود ، تا آن که امام حسین (علیه السلام) با خاندان و اصحابش ، در روز دُوم ماه محرم وارد این سرزمین خشک و سوزان شدند . وضعیت جغرافیایی کربلا ، بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) تغییر کرد و کربلا به شهری تاریخی تبدیل شد . از آن به بعد ، کربلا مورد توجه جهانیان - به خصوص شیعیان - قرار گرفت و کعبه آرزوها شد .

یزید کیست ؟

مادر یزید «میسون» بود و در بسیاری از کتاب های تاریخی از یزید به عنوان فردی «حرام زاده» نام برده اند [اما به هر علت ، معاویه را پدر یزید می دانند] . معاویه ناچار شد از مادر یزید جدا شود ، به همین جهت او را به منطقه ای که قبیله پدر میسون در آنجا زندگی می کرد فرستاد و یزید در آن محل متولّد شد . افراد قبیله مادر یزید قبلاً مسیحی بودند ، از این رو همه افراد قبیله مسلمان نشده بودند . تاریخ نویسان نوشته اند : بیشتر مریبان و استادان یزید مسیحی بودند . یزید در آن محیط مسیحی بزرگ شد و تربیت خاص آنان بر او آنچنان اثر گذارد که بعدها مسیحیان را از مسلمان ها به خود نزدیک تر می دانست و حتی تربیت فرزندش ، «خالد» را به یک مسیحی سپرد . همه تاریخ نویسان گواهی می دهند که یزید از تربیت اسلامی محروم بود و به شدت از آداب و رسوم بیگانگان پیروی می کرد و به کارهای زشت ، مثل : خوش گذرانی ، شراب خواری ، رقص و غنا و سگ بازی مشهور بود .

اولین سخنرانی امام حسین (علیه السلام) در کربلا

وقتی امام حسین (علیه السلام) در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری با همراهانش به سرزمین کربلا رسیدند . امام ، فرزندان ، خانواده ، برادران و یاران خویش را جمع کرد ، آن گاه نگاهی به آنها کرد و فرمود : «بار خدایا ، ما خاندان پیامبر تو ، محمّد - صلی الله علیه و آله و سلم - هستیم ، که ما را بیرون راندند ، از حرم جدّمان آواره ساختند و بنی اُمیّه بر ما ستم کردند . بار خدایا ، حقّ ما را بگیر و ما را بر گروه ستمگران یاری ده . » لحظاتی بعد ، امام رو به یاران خود کرد و فرمود : «مردم ، بردگان دنیا هستند و دین [

مثل چیزی [لیسیدنی است بر روی زبانشان ، تا مزه از آن می تراود آن را نگه می دارند و چون هنگام آزمایش شود دینداران اندک هستند .] همه سراپا گوش بودند . کمی بعد ، امام بعد از حمد و ستایش خداوند بزرگ و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : « کاری بر ما پیش آمد که خود می بینید و به راستی که دنیا دگرگون و وارونه گشته و خوبی هایش پشت کرده و چیزی از آن باقی نمانده جز ته مانده ای ، مانند آن آبی که در ته ظرف بماند و آن را دور ریزند و مانند چراگاه ناگوار و خطرناکی . مگر نمی بینید به حق - که غریب مانده - عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود ، در این جا است که مؤمن باید دوستدار دیدار خدای سبحان باشد و به راستی که من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمگران را جز رنج دل و ستوه . . . »

مأموریت عمر بن سعد

وقتی که امام حسین (علیه السلام) با همراهانش به کربلا رسید ، «حُزْر» نامه ای برای «عُبَیدالله بن زیاد» ، حاکم کوفه ، نوشت و به او اطلاع داد که امام وارد کربلا شده است . عُبَیدالله در نامه ای - که متن آن بسیار شرم آور است - به او دستور داد ، به هر شکلی می تواند امام را وادار به تسلیم کند . حُزْر نامه عبیدالله را به امام داد . امام پس از آن که نامه را خواند فرمود : «رستگار نشوند مردمی که خشنودی مخلوق را به غضب خالق خریدند . » و در پاسخ نامه رسان فرمود : «این نامه پاسخ ندارد زیرا فرمان عذاب الهی برای نویسنده آن حتمی است . » پیک مخصوص نزد عبیدالله برگشت و پاسخ امام را به اطلاع او رساند ، عبیدالله خشمگین شد و به «عُمَر بن سَعْد ابی وقاص» دستور داد به کربلا برود . البته عبیدالله قبل از اینکه امام حسین به کربلا برود ، به عمر بن سعد دستور داده بود به همراه چهار هزار جنگجو برای باز پس گیری شهر «دشتبه» - که در دست «دیلیمان» بود - راهی آنجا شود . جایزه عمر بن سعد هم «حکومت ری» بود . عمر بن سعد ، در اطراف کوفه اردو زده و آماده حرکت بود ، اما عبیدالله او را فراخواند و مأموریت قبلی را لغو کرد ، سپس به عمر بن سعد دستور داد با امام حسین (علیه السلام) بجنگد . عمر بن سعد ، ابتدا نپذیرفت ، به همین جهت عبیدالله گفت : پس حُکم حکومت ری را به ما پس بده ! عمر بن سعد که نمی خواست حکومت ری را از دست بدهد ، از عبیدالله مهلت خواست تا شب را در مورد پیشنهاد جدید فکر کند . او با هر کس که مشورت می کرد ، او را از رفتن به کربلا - باز می داشت . عمر بن سعد تا صبح در تردید و دودلی بود . اما سرانجام «علاقه به دنیا» بر او پیروز شد و نزد عبیدالله آمد و آمادگی خود را برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) اعلان کرد . عمر بن سعد با چهار هزار جنگجو وارد کربلا شد . اولین کارش این بود که به شخصی که «عَرَزَة بن قَیس» نام داشت گفت : «نزد امام برو و هدف آن حضرت را از آمدن به کربلا پیرس . » اما عَرَزَة شرم داشت که نزد امام بیاید ، چون او یکی از دعوت کنندگان امام بود . عمر بن سعد به هر کس که این پیشنهاد را کرد ، نپذیرفت ، چون همه سران لشکر او از امام حسین دعوت کرده بودند !

مأموریت پیکهای عمر بن سعد

«قره بن قَیس» نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و هدف امام را از آمدن به کربلا پرسید . امام فرمود : «مردم شهر شما (کوفه) به من نوشتند به این جا بیایم ، پس [حالا] اگر از آمدن من راضی نیستید ، من باز می گردم . » قره بن قیس بازگشت و پیام امام را به او رساند . عمر بن سعد هم نامه ای به عبیدالله نوشت و سخنان امام را ذکر کرد . وقتی نامه عمر بن سعد به دست عبیدالله رسید و آن را خواند گفت : «حالا- که در چنگال ماست می خواهد فرار کند ، ولی رهایی برای او نیست . » سپس نامه ای برای عمر بن سعد نوشت و گفت : «نامه تو را خواندم ، به حسین و همراهانش بگو با یزید بیعت کنند . بعد از آن که بیت کردند من درباره آنها فکری خواهم کرد . » به دنبال نامه قبلی ، عبیدالله نامه دیگری نوشت و برای عمر بن سعد فرستاد : «راه رسیدن به آب را بر حسین و

یارانش ببند ، حتی یک قطره هم نباید بچشند . »

راه رسیدن به آب بسته شد

عمر بن سعد با خواندن نامه عیدالله بن زیاد به «عَمْرُ بْنُ حَبَّاج» دستور داد با پانصد سوار جنگی کنار رود فرات بروند و راه رسیدن به آب را بر امام حسین و یارانش ببندند . در روز هفتم محرم یکی از جنگجویان عمر بن سعد ، که «عبدالله بن حصین اَزْدی» نام داشت ، با صدای بلند فریاد زد : «ای حسین ، آیا این آب را نمی بینی که زلال و شفاف است ، به خدا قطره ای از آن را نچشی تا از تشنگی بمیری !» امام حسین فرمود : «بار خدایا ، او را تشنه کام بمیران و هرگز او را نیامرزد .» بعد از واقعه کربلا او به نفرین امام گرفتار شد ، هر چقدر آب می نوشید ، سیراب نمی شد . مرتب فریاد می زد : تشنه ام ، تشنه ام ! به همین وضع زندگی کرد تا هلاک شد .

عیدالله و سوسه شمر

عیدالله به پیشنهاد عمر بن سعد فکر می کرد ، که به هر شکلی که ممکن است با امام حسین (علیه السلام) نجنگد . ولی شمر که پیش او نشسته بود ، بلند شد و گفت : «حسین در حال حاضر در سرزمین تو و کنار تو است ، اگر او را رها کنی ، قوی تر می شود و تو ناتوان تر خواهی شد . سخن حسین را نپذیر و او را مجبور کن به دستور تو عمل کند . تو حق داری که حسین و یارانش را مجازات کنی و اگر آنها را ببخشی آنها حق دارند تو را مجازات کنند .» عیدالله بن زیاد با شنیدن سخنان سوسه انگیز و شیطانی «شَمْرُ بن ذی الْجَوْشَن» به فکر فرو رفت و گفت : «پیشنهاد خوبی کردی ، همان کاری را می کنیم که تو گفتی !» خنده رضایت بخشی بر لبان شمر ظاهر شد و مودیان ، تصمیم عیدالله بن زیاد را تأیید کرد .

همزمان با کربلا در کوفه

عیدالله بن زیاد بعد از اینکه عمر بن سعد را به کربلا فرستاد ، مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و آنها را برای رفتن به جنگ با امام حسین (علیه السلام) تشویق کرد . او در سخنرانی اش درباره خوبی های (!) یزید و معاویه صحبت کرد و در پایان هم «حُصَین بن نُمَیر» ، «حِجَارِ بن اَبَجَر» و «شمر بن ذی الجَوْشَن» را به فرماندهی چند هزار جنگجو برگزید و دستور داد به طرف کربلا بروند . عده ای از افراد خود فروخته ، مردم را برای رفتن به جنگ ، با امام حسین تشویق می کردند و بعضی هم بر سر دوراهی بودند ، به همین جهت خود را به بیماری زدند و یا از کوفه فرار کردند . اما سوسه عیدالله بن زیاد آنقدر زیاد بود که بیشتر مردم را راضی کرد . البته عیدالله برای نظارت بیشتر بر کارها و ترساندن مردم ، «عَمْرُ بن حریث» را در کوفه جانشین خود کرد و خود به منطقه «نُخَیْلَه» رفت تا از نزدیک آماده شدن نیروها را ببیند . عیدالله دستور داد : «هر کس قدرت حمل سلاح دارد ، نباید در کوفه بماند و اگر کسی بماند خودش حلال است و کشته خواهد شد .» عیدالله دستور داد از رساندن کمک به امام حسین (علیه السلام) جلوگیری کنند . به همین علت ، «عبدالله بن یسار» را - که مردم را به رفتن و کمک به امام و یاری نکردن عیدالله بن زیاد تشویق می کرد - دستگیر کردند و به دستور عیدالله او را کشتند . به این ترتیب ، همه راه های خشکی و آبی را - که به کربلا می رسید - شدیداً زیر نظر گرفتند .

فرار سپاهیان دشمن

با وجود همه فشارهایی که عیدالله بن زیاد بر مردم وارد کرد ، افرادی که به ظاهر به سپاهیان او پیوسته بودند ، بعد از آن که از

کوفه خارج می شدند، به بهانه های مختلف فرار می کردند و به راهی دیگر می رفتند. به عنوان نمونه: فرماندهی با هزار نفر جنگجو از کوفه خارج می شد، ولی هنوز به کربلا نرسیده بود که حدود سیصد یا چهارصد نفر همراه او بودند. البته بعضی از سپاهیان عیدالله به کربلا آمدند و در صف یاران امام حسین (علیه السلام) قرار گرفتند.

نیروها و امکانات سپاه دشمن

بیشتر تاریخ نویسان تعداد افراد سپاه دشمن را در شب عاشورا، سی هزار نفر ذکر کرده اند و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز همین تعداد آمده است. فرماندهان سپاه دشمن عبارت بودند از: عمر بن سعد (فرمانده کل)، حُزَین یزید، شَبَّث بن رُبَیع، شمر بن ذی الجوشن، حُصَین بن نُمَیر، حَجَّار بن اَبَجَر، عمرو بن حَجَّاج و چند تن دیگر. عیدالله بن زیاد تلاش کرده بود تا بهترین و بیشترین اسلحه های روز را برای سپاه خود تهیه کند. تاریخ نگاران نوشته اند بیشتر از ده روز، همه اسلحه سازان شهر کوفه، برای تهیه اسلحه سپاهیان عیدالله بن زیاد، شبانه روز کار می کردند.

نیروی کمکی برای امام

«حَبیب بن مَظَاهِر» - یکی از یاران باوفای امام حسین (علیه السلام) - که می دید هر روز گروه های مختلف به کربلا می آیند و بر نیروهای دشمن افزوده می شود و یاران امام هم چنان اندک هستند. نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت: «در این نزدیکی قبیله هایی از بنی اسد زندگی می کنند و یک شب راه ما با آنها فاصله دارد، اگر اجازه دهید به سراغشان بروم و به یاری شما دعوتشان کنم، شاید بیایند.» امام اجازه دادند و حبیب بن مظاهر راه افتاد. حبیب آنها را به یاری فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دعوت کرد و حدود هفتاد یا نود نفر دعوت او را پذیرفتند و به سوی کربلا راه افتادند. یکی از کسانی که نان را به قیمت روز می خورد، ماجرا را به اطلاع عیدالله بن زیاد رساند و او نیز چهارصد نفر را به جنگ بنی اسد فرستاد. پیش از رسیدن آنان به کربلا، نیروهای عیدالله بن زیاد با آن افراد درگیر شدند و تعدادی از بنی اسد را کشتند و بقیه را مجبور کردند به قبیله های خود بازگردند. حبیب بن مظاهر نیز مأیوسانه نزد امام برگشت و موضوع را به امام اطلاع داد.

رساندن آب به خیمه های امام حسین

عیدالله بن زیاد دستور داده بود که به هیچ وجه نگذارند امام و یارانش آب بنوشند و به هر شکل که امکان دارد بین امام و آب جدایی بیندازند. عمر بن سعد همین کار را کرد و در حالی که حیوانات از آب «رود فرات» می نوشیدند، اجازه نداد خاندان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به آب دسترسی پیدا کنند. تشنگی بر یاران و همراهان امام فشار می آورد، «حضرت عباس (علیه السلام)»، «برادر امام حسین» و «نافع بن هلال» شبانه به همراه سی نفر اسب سوار و بیست نفر پیاده، در حالی که بیست مشک در دست داشتند، به دستور امام برای آوردن آب به طرف رود فرات رفتند. نافع بن هلال جلو رفت و با عمرو بن حجاج گفتگو کرد. عمرو بن حجاج فقط به نافع اجازه داد که آب بنوشد. ولی او گفت: «تا حسین و اصحاب او تشنه باشند، به خدا سوگند آب نمی نوشم.» عمرو بن حجاج گفت: «نمی گذاریم آب ببرید.» سربازان دشمن آنها را محاصره کردند، حضرت عباس و نافع با آنان درگیر شدند و از حمله نیروهای دشمن به نیروهای امام جلوگیری کردند. نیروهای پیاده امام، مشکها را پُر کردند و از صحنه دور شدند، سی اسب سوار محافظ آنها بودند و تا رسیدن به خیمه ها از آنها مراقبت می کردند.

شمر به کربلا رسید

عبدالله بن زیاد آخرین نامه اش را برای عمر بن سعد به شمر بن ذی الجوش داد تا به کربلا ببرد. شمر نامه را به عمر بن سعد داد و وی شروع به خواندن کرد: «من تو را نزد حسین نفرستادم که خود را از جنگ با او دور کنی و با او به ملایمت رفتار کنی و نه برای اینکه آرزوی سلامت و زندگی برای حسین داشته باشی، یا عذر برای او بتراشی و درباره او نزد من واسطه شوی. بین اگر حسین و همراهانش پیشنهاد مرا قبول کردند، آنان را پیش من بیاور و اگر قبول نکردند، حمله کن و آنان را به قتل برسان و تکه تکه کن و وقتی حسین کشته شد، بر بدن او اسب بتاز چون من با خود عهد کرده ام که اگر او را بکشم این کار را انجام دهم. پس اگر دستور مرا اطاعت کردی پاداش می گیری و اگر آن را قبول نکنی دست از کار ما بردار و لشکر را به شمر واگذار کن چون ما او را با اختیارات کامل فرستاده ایم.» شمر دستور داشت اگر عمر بن سعد فرمان عبدالله را انجام ندهد، او را بکشد و سرش را برای عبدالله بفرستد. عمر بن سعد بی درنگ به شمر گفت: «خودم این کار را انجام می دهم و نمی گذارم که تو انجام دهی. اما تو کار مرا خراب کردی!» عمر بن سعد، شمر را فرمانده پیادگان کرد و در روز پنج شنبه نهم محرم برای جنگ با امام حسین آماده شد.

امان نامه شمر برای یاران امام

حضرت عباس و برادرانش «جعفر»، «عبدالله» و «عثمان» فرزندان «أم البنین» بودند و أم البنین از قبیله بنی کلاب بود. شمر نیز از همین قبیله بود و خود را با حضرت عباس و برادرانش خویشاوند می دانست. به همین جهت «امان نامه ای» نوشت و به سوی یاران امام آمد و با خواندن امان نامه از حضرت عباس و برادرانش خواست تا از امام جدا شوند. ولی آنها قبول نکردند و شمر با ناراحتی برگشت.

حمله دشمن به لشکریان امام

خون جلو چشم عمر بن سعد را گرفته بود و لحظه شماری می کرد تا به «حکومت ری» برسد. غروب روز نهم محرم بود که عمر بن سعد فریاد زد: «ای لشکر خدا، سوار شوید و به بهشت مژده گیرید!» سپس سپاهیان به طرف خیمه های امام حسین (علیه السلام) حرکت کردند. امام، جلو خیمه خود سر بر زانو گذاشته و خوابیده بود. حضرت زینب، خواهر امام حسین (علیه السلام) که صدای حمله دشمنان را شنید، نزدیک امام آمد و گفت: «برادر، هیاهوی لشکر را نمی شنوی که نزدیک می شوند؟» امام سر برداشت و فرمود: «همانا رسول خدا را خواب دیدم که به من فرمود: تو نزد ما خواهی آمد.» در این لحظه حضرت زینب شیون کرد، اما امام از او خواست سکوت کند و آن گاه به حضرت عباس فرمود: «جانم به قربانت ای برادر، سوار شو و از اینها علت حرکتشان را بپرس.» حضرت عباس به همراه بیست نفر سوار، نزد سپاهیان عمر سعد رفت و علت حرکت آنها را پرسید. آنها گفتند: «از امیر دستور رسیده یا تسلیم شوید یا اینکه آماده جنگ شوید.» حضرت عباس گفت: «شتاب نکنید تا گفته شما را به امام عرض کنم.» بعد تنها نزد امام برگشت و ماجرا را گفت. مدتی بعد حضرت عباس برگشت و به سپاهیان دشمن گفت: «امام امشب را از شما مهلت خواست تا نماز و دعا بخواند چون این اعمال را دوست دارد.» دشمن قبول کرد و به امام مهلت داد.

غروب ناسوعا

امام سجاد (علیه السلام) ماجرا را این گونه تعریف می کند: شنیدم امام حسین (علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی... به یاران خود فرمود: «اما بعد، همانا من یارانی با وفاتر از یاران خود سراغ ندارم و بهتر از ایشان نمی دانم و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود ندیدم. خدایتان از جانب من پاداش نیکو دهد. آگاه باشید همانا من دیگر گمان یاری کردن از این

مردم ندارم ، آگاه باشید من به همه شما رخصت رفتن دادم ، پس همه شما آزادانه بروید و بیعتی از من به گردن شما نیست و این شب - که شما را فرا گرفته - فرصتی قرار داده [پس] آن را شُتر [وسیله] خویش کنید [به هر سو که می خواهید بروید] . « در این حال برادران ، برادرزاده ها و پسران عبدالله بن جعفر گفتند : « برای چه این کار را بکنیم ، برای اینکه پس از تو زنده باشیم ؟ هرگز ! خدا آن روز را برای ما پیش نیاورد . » و اولین کسی که این جمله را گفت حضرت عباس بود و دیگران بعد از او اعلام آمادگی و یاری آن حضرت را کردند . پسران عقیل هم به امام گفتند : « مال و جان و زن و فرزند خود را در راه تو فدا می کنیم و در رکاب تو می جنگیم . هر کجا بروی ما هم می آییم . خدا زندگانی بعد از تو را زشت گرداند . » سپس «مُسْلِم بن عَوْسَجَه» و «زُهَیْر بن قَیْن» مطالبی را به امام گفتند و یاران دیگر هم یکی پس از دیگری ، پایداری و فداکاری خود را به اطلاع امام رساندند . آن گاه امام از همه سپاسگزاری کرد و پاداش ایشان را از خداوند متعال خواست . در پایان هم ، با معجزه ای پرده را از جلو چشمشان برداشت تا جای خود را در بهشت ببینند و خبرهای دیگری از آینده به آنان داد .

امام و آخرین شب

امام به یاران خود دستور داد خیمه ها را نزدیک و متصل به هم برپا کنند و طناب های آنها را به هم گره بزنند و نیز فرمان داد خیمه ها به شکلی باشد که پشت سر آنان قرار گیرد تا دشمن از یک طرف بیشتر نتواند حمله کند . سپس امام به خیمه اش بازگشت . یاران اطراف خیمه ها را کردند و داخل گودی ها هیزم ریختند ، تا در وقت نیاز آن را آتش بزنند و دشمن نتواند از آن قسمت حمله کند . در بین یاران امام ، جنب و جوش و نشاط فوق العاده ای به چشم می خورد . شب مهمی بود . امام و یارانش ، آن شب را به دعا و قرآن و نماز به پایان بردند . در این لحظات بود که ملائکه بر ایشان درود می فرستادند و یکی از حساس ترین لحظات تاریخ بشریت را ثبت می کردند .

روز عاشورا

امام پس از نماز صبح برای یاران خود سخنرانی کرد و آنها را به صبر و پایداری در برابر دشمنان سفارش فرمود . آنگاه نیروهای خود را صف آرایی کرد و پرچم را به دست برادرش عباس داد . عمر بن سعد هم - که لشکرش سی هزار نفر بود - صف آرایی کرد و پرچم را به دست غلامش داد . وقتی که دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند ، امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود : «خدا یا ، تو در هر اندوهی تکیه گاه منی و در هر سختی امید من و در هر مشکلی که پیش آید مورد اعتماد من ، ... از غیر تو دیده بسته ام ... پس تویی صاحب اختیار هر نعمت ، و دارنده هر نیکی و پایان هر آرزو و امیدی . » در این موقع ، دشمن اطراف خیمه های امام را محاصره کرد ، امام دستور داد خندق های اطراف را آتش بزنند . شمر با دیدن این صحنه فریاد زد : «ای حسین ، قبل از رسیدن روز قیامت برای آتش شتاب کرده ای ! » امام پرسید : « کیست ؟ » گفتند : «شمر بن ذی الجوشن است . » امام فرمود : «ای پس زن بُز چران ، تو به آتش جهنم سزاوارتر هستی . » مُسْلِم بن عَوْسَجَه - یکی از یاران امام - خواست شمر را با تیر بزند ، ولی امام از این کار جلوگیری کرد و فرمود : «خوش ندارم که جنگ را آغاز کنم . » سپس امام برای حاضران در میدان جنگ سخنانی تکان دهنده ایراد فرمود . دشمن که نگران بود صحبت های امام سپاهیان را متفرق کند ، چند بار تلاش کرد تا سخنان امام را قطع کند .

پُل رهایی

وقتی که روز عاشورا ، همه حاضران آرامش و راحتی امام و همراهانش را دیدند ، شگفت زده شدند . لرزه بر اندام دشمن افتاده و

رنگ از چهره هاشان پریده بود. در این حال بعضی از افراد به یکدیگر گفتند: «نگاه کنید امام از مرگ باکی ندارد!» در آن لحظه حساس و تاریخی امام فرمود: «... راستی مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی‌ها و فشارها به سوی باغ‌های فرحناک و نعمت‌های جاویدان عبور دهد. کدام یک از شما نخواسته باشد از زندانی به قصر منتقل شود. اما برای دشمنان شما، مرگ جز آن نیست که از قصری به زندان و عذاب منتقل شوند. پدرم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای من حدیث کرد که: "همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پُل آنها [مؤمنان] است به سوی بهشت هایشان، و پُل آنها [کافران] است به سوی دوزخشان". ...»

«حَرْ» به یاری امام آمد

حُزین یزید ریاحی - که از فرماندهان لشکر عمر بن سعد بود - با شنیدن سخنان امام حسین (علیه السلام) از لشکر جدا شد و به بهانه اینکه اسب خود را آب بدهد، به کناری آمد. چند دقیقه بعد راه خود را کج کرد و در حالی که به شدت می لرزید به سوی امام رفت. یکی از افراد دشمن پرسید: ای حَرْ، می خواهی چه کار کنی؟ آیا قصد داری حمله کنی؟ «حَرْ جوابش را نداد. مرد ادامه داد: «تو را در هیچ جنگی لرزان ندیده بودم. اگر از من می پرسیدند: شجاعترین مرد کوفه چه کسی است؟ می گفتم: حُزین یزید است. پس حالا چه کار می خواهی بکنی؟» حَرْ گفت: «به خدا سوگند خودم را بین بهشت و جهنم آزاد و با اختیار می بینم. اما هیچ چیز را با بهشت عوض نمی کنم اگرچه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند.» آن گاه خود را به امام رساند و گفت: «ای پسر رسول خدا، من باعث توقّف شما شدم و به این صحرای خشک آوردمتان، اما فکر نمی کردم با شما چنین رفتار ظالمانه ای داشته باشند. و الاّ هرگز با شما این رفتار را نمی کردم. حالا از آنچه انجام داده ام به سوی خدا توبه می کنم، آیا توبه من پذیرفته است؟» امام فرمود: «آری، خدا توبه ات را می پذیرد.» سپس حَرْ از امام اجازه گرفت تا با لشکریان دشمن صحبت کند و امام اجازه داد. حَرْ به وسط میدان جنگ آمد و در برابر لشکر دشمن گفت: «شما که امام را دعوت کردید تا یاری اش کنید، آیا امروز می خواهید او را بکشید؟ جان او را در دست گرفته اید و راه نفس کشیدن را بر او بسته اید و از هر طرف محاصره اش کرده اید و از رفتنش به طرف سرزمین‌ها و شهرهای دیگر جلوگیری می کنید؛ یعنی مثل اسیری در دست شما است که نه می تواند سودی به خود برساند و نه زبانی را از خود دور کند. آب فُرات را - که یهودیان و مسیحیان از آن می نوشند - بر روی امام و خاندانش بسته اید. چقدر بد رعایتِ سفارشِ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را در مورد فرزندانش انجام دادید! خدا شما را در روز قیامت تشنه نگه دارد!» در این وقت تیراندازان دشمن، او را هدف تیرهای خود قرار دادند. حَرْ نزد امام برگشت. حدود سی نفر از سپاهیان عمر بن سعد، تحت تأثیر حرفهای حَرْ، به لشکر امام پیوستند.

اولین حمله

عمر بن سعد که از رفتار حَرْ تکان خورده بود، برای اینکه کسی دیگر به لشکر امام نپیوندد، به غلام خود دستور داد که پرچم را جلو ببرد. سپس عمر بن سعد تیری در کمان گذاشت و به طرف خیمه امام حسین (علیه السلام) رها کرد. با علامت عمر بن سعد، بقیه لشکرش تیراندازی را شروع کردند و یاران امام را هدف قرار دادند. سپس حمله عمومی شروع شد و عده ای از یاران امام به شهادت رسیدند. کمی بعد عَمْرُوبِ حِجّاج با لشکریان عمر بن سعد به خیمه امام حمله کرد ولی با دفاع سرسخت یاران امام مواجه شد. در این نبرد تعدادی از دشمنان به هلاکت رسیدند و تعدادی هم زخمی شدند.

جنگ تن به تن

روز عاشورا، اصحاب امام حسین (علیه السلام) تا زنده بودند، نگذاشتند از بنی هاشم کسی به میدان برود. وقتی که یاران امام دیدند عده زیادی از همراهانشان به شهادت رسیدند، دو یا سه نفری خدمت امام می آمدند و اجازه جنگ تن به تن گرفتند. یاران امام با تمام توان خود یک به یک می جنگیدند و با حمله های شدید دشمن به شهادت می رسیدند. یاران امام که دست از دنیا شسته بودند و برای یاری دین خدا نبرد می کردند، تا آخرین نفس شمشیر می زدند و تا جایی که می توانستند دشمنان را روانه دوزخ می کردند. جنگ، جنگی نابرابر بود اما ایمان یاران امام باعث می شد تا هر کدام به تنهایی بر چندین نفر از دشمنان پیروز شوند.

آخرین نماز

جنگ ادامه داشت و خورشید بر زمین کربلا آتش می ریخت. عده ای از یاران امام به شهادت رسیده بودند. ظهر عاشورا بود و وقت نماز رسیده بود. امام به یارانش فرمود: «از اینها [دشمنان] بخواهید دست از جنگ بردارند تا ما نماز بخوانیم.» درخواست امام به اطلاع دشمن رسید. حصین بن تمیم از لشکر عمر بن سعد فریاد زد: «نماز شما قبول نیست!» در این حال حبیب بن مظاهر به او گفت: «تو خیال می کنی نماز خواندن پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) قبول نیست ولی نماز تو قبول است، ای الاغ؟!» «دقایقی بعد «حبیب بن مظاهر» و «حربن یزید ریاحی» به شهادت رسیدند. سپس امام با بقیه یارانش به نماز ایستادند. دشمن مهلت نمی داد و باران تیر بر سر امام و یارانش می ریخت. «زُهَیر بن قَیْن» و «سَید بن عبدالله حَفَی» جلو امام قرار گرفتند و از آن حضرت دفاع کردند. آن دو یار با وفا خود را سپر امام کردند تا امام و یارانش نماز بخوانند. نماز جماعت به پایان رسید و روح از بدن آن دو یار فداکار پرواز کرد. این آخرین نماز امام حسین و یارانش بود. صدای طبل و شیپور سپاه دشمن صحرای کربلا را پر کرده بود. [۱] - مقدّس نمایی و تظاهر به مظلومیت.

اولین شهید اهل بیت در کربلا

وقتی که بیشتر یاران امام به شهادت رسیدند، «بنی هاشم» دور هم جمع شدند و با یکدیگر وداع کردند. در این موقع «علی اکبر»، فرزند امام حسین (علیه السلام) پیش پدر آمد و اجازه گرفت تا به میدان برود. امام به او نگاه کرد و بی اختیار اشکش سرازیر شد و فرمود: «پروردگارا، تو شاهد باش بر این مردم که نوجوانی به مبارزه ایشان رفت که از نظر خلقت و خوی و گفتار شبیه ترین مردم به رسول تو بود و رسم ما این بود که هر وقت اشتیاق به دیدار پیامبرت پیدا می کردیم به روی او نگاه می کردیم. خدایا، برکت های زمین را از ایشان [دشمنان] دریغ دار و آنها را به سختی پراکنده ساز و میان آنان جدایی انداز که هر یک به راهی رود، و والیان [حاکمان] را از ایشان راضی نگردان زیرا ما را دعوت کردند که یاریمان کنند، ولی به جای یاری، بر ما تاختند و به جنگ با ما پرداختند.» سپس امام اجازه داد تا علی اکبر به میدان برود. علی اکبر با شجاعت و قدرت شمشیر می زد. حدود صد و بیست نفر از دشمنان را هلاک کرد. لشکریان عمر بن سعد که از این وضع ناراحت بودند، اعتراضشان بلند شد و همه مایل بودند تا هر چه زودتر علی اکبر کشته شود. علی اکبر تشنه بود و زخم های فراوانی در بدن داشت. نزد امام برگشت تا شاید تشنگی اش برطرف شود، اما در آنجا یک قطره آب هم نبود. علی اکبر گفت: «پدر جان تشنگی مرا کُشت...» امام فرمود: «... چقدر نزدیک است تا به دیدار جدّت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - نائل گردی و او از آن جام پُر بهره و جاویدانش شربتی به تو بنوشاند که پس از آن هرگز تشنه نشوی.» علی اکبر به میدان برگشت. گروهی از لشکریان دشمن او را محاصره کردند. او با شجاعت و سرسختی به آنها حمله می کرد، تا اینکه تعداد کشته های دشمن به دویست نفر رسید. در این حال «حکیم بن مُنْقِذ عَبدی» با نیزه بر پشت سر او زد و بقیه لشکر - که علی اکبر را محاصره کرده بودند - با شمشیرهای خود بر بدن او ضربه زدند و پاره

پاره اش کردند. علی اکبر بر زمین افتاد و فریاد زد: «سلام بر تو ای ابا عبدالله، این جد من، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که از جام پُربهره خود مرا سیراب کرد، که دیگر هیچ وقت تشنه نخواهم شد. پیامبر می فرماید: ای حسین، بشتاب بشتاب، که تو هم جامی ذخیره داری و بیا تا همین ساعت آن را بنوشی.» امام که صدای فرزند را شنید با شتاب بالای سر او آمد و فرمود: «خدا بکشد مردمی را که تو را کشتند. ای پسر، چه جرئتی داشتند این مردم بر خدا و بر پاره کردن حرمت رسول خدا.» بعد سیلاب اشک از چشمان امام جاری شد و فرمود: «پس از تو خاک بر سر دنیا!» در این هنگام حضرت زینب (علیها السلام) خواهر امام حسین (علیه السلام)، گریان از خیمه بیرون آمد و خود را روی بدن پاک علی اکبر انداخت. امام خواهرش را به خیمه بازگرداند. به دستور امام جوانان بنی هاشم جنازه را به خیمه بردند.

قاسم، فرزند امام حسن (علیه السلام)

یاران امام یک به یک شهید می شدند و امام تنها تر می شد. «قاسم»، فرزند امام حسن (علیه السلام)، که نوجوانی بسیار زیبا بود، نزد امام آمد و خود را بر دست و پای آن حضرت انداخت تا سرانجام اجازه گرفت به میدان برود. او علاقه زیادی به عموبش داشت. قاسم به میدان رفت و جنگ سختی با دشمنان کرد و سی و پنج نفر را به هلاکت رساند. در این وقت «عمرو بن سعد بن نفیل اُزدی» به قاسم حملهور شد و با شمشیر او را مجروح کرد. ناگهان قاسم فریاد زد: «ای عمو!» امام خشمگینانه به عمرو ازدی نگریست و چون شیری خشمگین به او حمله کرد و دستش را جدا نمود. عمرو نعره کشید و جمعی از سپاهیان دشمن آمدند تا او را نجات دهند، اما موفق نشدند و اسبها عمرو را لگد کوب کردند و او به هلاکت رسید. وقتی که گرد و غبار فرو نشست، امام بالای سر قاسم آمد و فرمود: «این قوم که تو را کشتند از رحمت دور باشند و جد تو، در روز قیامت دشمن ایشان باد!» سپس امام او را بلند کرد و در آغوش خود گرفت و او را پیش بقیه شهدای خاندانش به خیمه برد.

حضرت عباس، سقّای تشنه لب

حضرت عباس، برادر امام حسین و تکیه گاه آن حضرت بود. حضرت عباس تا آخرین نفس در راه یاری دین خدا جانبازی و فداکاری کرد. پدرش حضرت علی (علیه السلام) و مادرش امّ البنین است و به خاطر زیبایی فوق العاده اش به «قمر بنی هاشم» لقب گرفت. حضرت عباس پرچمدار امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا بود و هنگام شهادتش امام حسین فرمود: «الآن کمر شکست و چاره ام کم شد.» ظهر عاشورا، کودکان از خیمه های امام حسین (علیه السلام) فریاد می زدند: «العطش!» حضرت عباس که طاقت دیدن تشنگی کودکان را نداشت تصمیم گرفت برای آنها آب بیاورد. به همین جهت در مقابل دشمن قرار گرفت و به عمر بن سعد گفت: «این حسین پسر دختر رسول خداست که شما یاران و خاندانش را کشتید، و این زن و بچه او هستند که تشنه اند، آنها را سیراب کنید چون تشنگی دلهایشان را آتش زده...». شمر بن ذی الجوشن جلو آمد و گفت: «ای پسر علی، اگر همه زمین را آب بگیرد و در اختیار ما باشد، حتی یک قطره به شما نمی دهیم. مگر اینکه با یزید بیعت کنید.» صدای کودکان امام که فریاد می زدند «العطش العطش!» به گوش حضرت عباس رسید و او بی درنگ بر اسب خود سوار شد و مشک آب را بر دوش خود انداخت و با شهامت و شجاعت زیادی صف دشمن را شکافت و به کنار رود فرات رسید. از بسیاری تشنگی، دستهای خود را زیر آب برد و مثنی آب گرفت تا بنوشد، ولی به یاد تشنگی امام و کودکان و زنان افتاد و آب را بر آب ریخت. مشک آب را پُر کرد و خواست از کنار رود فرات دور شود که دشمن محاصره اش کرد. جنگ سختی آغاز شد و حضرت عباس، همچون شیری شجاع، شمشیر می زد و دشمنان را به خاک و خون می کشید. عده ای از سربازان دشمن فرار کردند اما شخصی به نام «زَید بن رقاد جهنی» - که کمین کرده بود - از پشت سر ناجوانمردانه حمله کرد و دست راست حضرت

عباس را برید. اما حضرت عباس اعتنایی نکرد و همچنان پیش می‌رفت تا آب را به خیمه‌ها برساند. شخص دیگری به نام «حکیم بن طُفَیل طائی» از کمین بیرون آمد و دست چپ آن حضرت را قطع کرد. حضرت عباس بَند مَشْک آب را به دندان گرفت و سعی داشت آب را به کودکان و زنان برساند، اما ناگهان تیری بر مَشْک آب خورد و آب‌ها روی زمین ریخت و آن حضرت با ناراحتی ایستاد. در این لحظات یکی دیگر از دشمنان، عَمودی آهنی بر سر حضرت عباس زد و فَرَقش را شکافت. در این هنگام از بالای اسب بر زمین افتاد و فریاد زد: «عَلَيْكَ مِنَ السَّلَام يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، درود من بر تو باد ای ابا عبدالله!» امام با دلی غمناک و اندوهگین، به بدن مقدس حضرت عباس نزدیک شد، خود را بر آن پیکر شریف انداخت و شروع به بوئیدن او نمود. اشک از چشم‌های امام می‌بارید. این غم، برای امام سخت بود اما می‌دانست که به زودی به برادرش می‌پیوندد. امام با دنیایی غم و اندوه، از کنار بدن برادرش بلند شد و به طرف خیمه‌ها رفت. در این هنگام با دخترش «سکینه» روبه‌رو شد که فریاد می‌زد: «عمو کجاست؟!» امام که غرق گریه و اندوه بود، خبر شهادت برادر را به او داد. خبر به حضرت زینب (علیها السلام) رسید. آن حضرت بی‌تاب شد و دست بر قلب خود گذاشت و فریاد زد: «وای برادر من، وای عباسم...!» امام نیز با خواهرش همدردی کرد.

نوزاد شیرخوار

روز عاشورا یاران با وفای امام به خاک و خون غلتیدند و امام تنها و بدون یار باقی ماند. امام به هر طرف که نگاه می‌کرد، کشته‌هایی را می‌دید که بر زمین افتاده‌اند، امام به میدان آمد و با صدای بلند فرمود: «آیا کسی هست که دشمن را از حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) براند؟ آیا خدا پرستی هست که در راه کمک به ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به امید ثواب خدا ما را یاری کند؟» این فریاد به گوش زنان رسید و صدای گریه آنها بلند شد. امام زین العابدین (علیه السلام) که با بیماری در میان خیمه نشسته بود، با شنیدن صدای یاری پدر، از جا بلند شد و شمشیرش را از غلاف بیرون کشید تا به یاری پدر به سوی میدان حرکت کند. ولی تا چشم امام حسین (علیه السلام) به او افتاد و متوجه شد که برای جهاد به طرف میدان می‌آید از خواهرش خواست تا او را نگهدارد و از آمدنش به سوی میدان جلوگیری کند تا زمین از نسل آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) خالی نماند. امّ کلثوم، امام زین العابدین (علیه السلام) را به خیمه بازگرداند. امام حسین (علیه السلام) جلو خیمه آمد و از حضرت زینب (علیه السلام) خواست فرزند کوچکش را بیاورد، تا با او وداع کند. وقتی که نوزاد شیرخوارش، «عَبْدُ اللَّهِ رَضِيع» را در آغوش گرفت تا او را ببوسد، «حَزْمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ أَسَدِي» بهترین تیرانداز دشمن، تیری به طرف آن نوزاد رها کرد و گلویش را پاره کرد. نوزاد مثل کبوتر، در آغوش امام، بال و پر می‌زد. در این هنگام، امام نوزاد را به حضرت زینب داد، سپس دستهایش را زیر گلوی نوزاد گرفت، وقتی که دستهایش از خون پُر شد، آن خون را به آسمان پاشید و فرمود: «آنچه موجب تسلی خاطر من است و تحمّل این مصیبت را بر من آسان می‌گرداند این است که می‌دانم هر چه بر من نازل می‌شود، خدا می‌بیند...». از آن خونی که امام حسین (علیه السلام) به آسمان پاشید، حتّی یک قطره هم بر روی زمین نریخت و این موضوع، از مسائل عجیب روز عاشورا است.

آخرین مرد میدان

مؤمن از کوه سخت تر است. کوه هرچقدر محکم و مقاوم باشد، اما عاقبت در گذر زمان و با حوادث طبیعی چون باد و طوفان و باران و... فرسوده می‌شود، اما مؤمن در گذر ایام، در حوادث و بلاها، چون فولاد آبدیده می‌گردد و مانند الماس هرچه صیقل بخورد، شفاف تر و بَرَنده تر خواهد شد. هر شکست، مؤمن را برای مبارزه‌ای دیگر، نیرومند می‌سازد و هر پیروزی، ایمان او را قوی تر می‌کند. امام حسین (علیه السلام) در میدان جنگ با آنکه سپاه کوچکی را رهبری می‌کند اما محکم و استوار در برابر

لشکر بیشمار یزید می ایستد، در هنگام مبارزه، شاداب تر و بشاش تر از زمانی است که بیرون میدان ایستاده است. برای همین، دشمن را به تعجب وامی دارد. در حال جنگ با چنان روحیه ای شمشیر می زند که هیچ کس تاب مقاومت در برابر ضربه های او را ندارد. و عاقبت وقتی دشمنان می بیند رو در رو حریف او نمی شوند، از اطراف محاصره اش می کنند و ناجوانمردانه او را از پای درمی آورند. دشمن می پندارد با مرگ امام حسین (علیه السلام) مبارزه او به پایان رسیده است، در لحظه ای که سر مقدس امام را از پیکر مطهرش جدا می کنند همه نفس راحتی می کشند. گویی کوه بزرگی را از سر راه خود برداشته اند، اما نمی دانند که اگر خواست خداوند نبود که حسین در این راه شهید شود، قادر نبودند کوچکترین آسیبی به او برسانند. از طرفی اگر امام حسین (علیه السلام) در برابر آن لشکر انبوه زنده می ماند، همه مشرک می شدند و می گفتند «حسین خداست» بنابراین تقدیر الهی هم این بود که حسین (علیه السلام) در این راه کشته شود. زیرا هدف، زنده ماندن و زندگی کردن نبود، بلکه امام برای توحید و حکومت توحیدی آمده بود و بر اثر سلطه معاویه و همدستانش، دین خدا در معرض خطر جدی قرار داشت که راهی جز ایثار و فداکاری حسین و یارانش باقی نمانده بود. همه یاران امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند و امام آخرین کسی بود که باید با دشمنان خونخوار می جنگید. امام با زنها و کودکان خداحافظی کرد و به آنها سفارش فرمود تا صبر داشته باشند. «سکینه» دختر امام خیلی بی تاب بود، او امام را بسیار دوست می داشت. امام او را به سینه چسباند و اشک چشم هایش را پاک کرد و او را دلداری داد. سپس امام در آخرین ساعتهای عمر شریفش، از اهل حرم لباسهای کهنه ای خواست تا زیر لباسهای خود بپوشد که پس از شهادت، بدن او را برهنه نکنند. امام هنگام حمله به قلب سپاه شیطان، اشعاری حماسی و به یادماندنی خواند و مبارز طلبید. هر کس به جنگ امام می آمد با شمشیر آن حضرت، به جهنم می رفت. امام تعداد زیادی از لشکر دشمن را به هلاکت رساند و بعد به طرف راست لشکر عمر بن سعد حمله کرد، عده ای را کشت و سپس به سمت چپ حمله کرد. دشمن، با انبوه سپاهش، امام را محاصره کرد، اما فرزندی حیدر (علیه السلام) با دلاوری و شجاعت به آنها حمله می کرد و دسته های هزار نفری آنها را از هم می پاشید و بعد به جای خود بازمی گشت و می گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». امام برای اینکه زنان و کودکان محفوظ بمانند و از آنان نگرهبانی کند، زیاد از خیمه ها دور نمی شد و هرگاه حمله می کرد، به نزدیک خیمه ها بازمی گشت. شهادت و شجاعت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، یادآور دلاوریهای پدرش حضرت علی (علیه السلام) بود. دشمن مثل گله روباهی که از مقابل شیری فرار می کند، می گریختند و هر کس می ماند با اولین ضربت شمشیر امام کشته می شد. سماواتیان مات و حیران همه***سرانگشت حیران به دندان همه که یارب چه زور و چه بازوست این***مگر با فلک همتر ازوست این حدود هزار و نهصد و پنجاه نفر از دشمنان به دست امام به هلاکت رسیدند. در این حال عمر بن سعد به قوم خود گفت: «وای بر شما! آیا می دانید با چه کسی می جنگید؟ این فرزند علی ابن ابی طالب است. پدرش کسی است که پدران ما را کشت، پس از همه طرف به او حمله کنید.» بی درنگ چهار هزار نفر، امام را هدف تیرهای خود قرار داده و او را تیرباران کردند. دشمن تصمیم گرفت که ضربه ای روحی به امام بزند و او را از کار بیندازد. به همین جهت بین امام و خاندانش قرار گفت و میان آن حضرت با خیمه ها فاصله انداخت. امام با دیدن این صحنه فریاد زد: «ای پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین ندارید و از معاد و روز جزا نمی هراسید، لااقل در دنیای خود آزادمرد باشید.» شمر فریاد زد: «ای پسر فاطمه چه می گویی؟» امام فرمود: «من با شما می جنگم، شما هم با من می جنگید و زنان را گناهی نیست، پس تا جان در بدن دارم و زنده هستم به اهل بیت من تعرض نکنید و با آنان کاری نداشته باشید.» شمر گفت: «حق داری.» آن گاه فریاد زد: «از حرم این مرد دور شوید و با خودش کار داشته باشید، سوگند به جان خودم که او جنگجویی بزرگوار است.» دشمن، نهایت نامردی و پستی را انجام داد. دیوانهوار، امام را محاصره کرد و مثل حلقه ای دورش را گرفت. تشنگی بر امام غلبه کرده بود. صحرای کربلا در آتش می سوخت و گرما بیداد می کرد. هر لحظه که امام اسب خود را به سمت رود فرات به حرکت در می آورد، با حمله ای عمومی به آن حضرت، نمی

گذاشتند به آب برسد. امام خود را به خیمه‌ها رساند و یکبار دیگر با اهل بیت خویش خداحافظی کرد و به آنها فرمود: «آماده باشید برای بلا و بدانید که خدا نگهبان و حامی شما است و از شر دشمنان شما را نجات خواهد داد و پایان کار شما به خیر و خوبی است و دشمنانتان را به انواع گرفتاری‌ها عذاب خواهد کرد و شما را نیز در عوض این بلا-انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها خواهد داد. پس زبان به شکایت نگشایید و چیزی نگویید که از قدر و منزلت شما بکاهد.» لحظاتی بعد امام به میدان برگشت. عمر بن سعد مجدداً دستور حمله عمومی داد، صد و هشتاد نیزه دار و چهار هزار تیرانداز، به آن حضرت حمله کردند. ضربه‌های پی‌درپی بر بدن امام وارد می‌شد و او را مجروح می‌کرد. امام - که از مبارزه خسته شده بود - لحظاتی ایستاد تا رفع خستگی کند، اما ناگهان دشمن سنگی به پیشانی امام زد و پیشانی مطهرش شکست. خون از سر حضرت جاری شد. لباسش را کمی بالا آورد تا خونی که بر اثر برخورد سنگ بر چهره‌اش ریخته بود، پاک کند که ناگهان تیر سه شاخه زهر آلودی آمد و سینه امام را شکافت و قلب مقدسش را پاره کرد. امام در این حالت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ». سپس تیر را از پشت خود بیرون آورد و خون جاری شد. زخمهای بدن امام زیاد و سنگین شده بود. «صالح بن وهب مزنی» نیزه‌ای به تئیه‌گاه [پهلوی]، طرف راست یا چپ شکم [امام زد و آن حضرت از اسب بر زمین افتاد. در این هنگام، حضرت زینب (علیه السلام) از خیمه بیرون آمد و فریاد زد: «ای کاش آسمان بر زمین می‌آمد! ای کاش کوهها خرد و پراکنده صحرا می‌شد!» شمر فریاد زد: «منتظر چه هستید؟» لشکریان عمر بن سعد حلقه محاصره امام را تنگ تر و از هر طرف حمله نمودند. «زُرْعَةُ بْنُ شَرِيك» ضربه‌ای بر شانه امام زد و شخص دیگری شمشیری بر کتف دیگر آن حضرت فرود آورد، تا اینکه امام به رو افتاد، گاهی بلند می‌شد و گاهی می‌افتاد. «گودال قتلگاه» قیامت بود. آنگاه «سنان بن انس» نیزه‌ای بر گودی زیر گلولی امام زد، آن گاه نیزه خود را کشید و بر سینه آن حضرت زد. در همان حال، تیری به سوی امام پرتاب کرد که در گلولی مقدس امام قرار گرفت. امام تیر را بیرون آورد و دو دست خود را پر از خون کرد، بر صورت و ریش خود کشید و فرمود: «با این حال، که به خون آغشته‌ام و حَقِّم را غصب کرده‌اند، خداوند را ملاقات خواهم کرد.» در این هنگام عمر بن سعد به «خولی بن یزید اصیبی» گفت: «پیاده شو و کارش را تمام کن.» خولی بالای سر امام نشست ولی لرزه تمام بدنش را گرفت و برگشت. امام در آخرین لحظات، با خدای خویش مناجات و راز و نیاز می‌کرد. عمر بن سعد منتظر بود. «سنان بن انس» و «شمر بن ذی الجوشن»، با کمک یکدیگر - در حالی که روی سینه امام نشسته بودند - سر مطهر امام را جدا کردند. خون، گودال قتلگاه را گرفته بود. امام حسین (علیه السلام) با مردانگی و به دور از ذلت و خواری، در خاک و خون می‌غلطید. امام در وقت شهادت، پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود. سال ۶۱ هجری، شاهد حادثه غم‌انگیز کربلا بود. در آن سال، سر امام را بالای نیزه زدند و برای این پیروزی (!) شادی کردند.

اسب امام چه کار کرد؟

وقتی که امام حسین (علیه السلام) به زمین افتاد، اسبش شیهه کشید، سر خود را بر زمین زد سپس به سوی خیمه‌ها رفت. سکنه بیرون آمد و اسب را با زین واژگون و یال غرقه در خون و شیهه زن دید. اسب به شدت سر خود را به زمین می‌زد و شیهه می‌کشید و اشک می‌ریخت، به گونه‌ای که همه حاضران را به تعجب واداشت. اسب باوفا، در کنار خیمه‌ها جان داد. تاریخ‌نویسان گفته‌اند آن اسب، اسب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و آخرین مرکب امام حسین (علیه السلام) بود.

غارت لباسها و وسایل امام

پس از شهادت امام و جدا کردن سر مقدس آن حضرت، لشکریان عمر بن سعد، لباس‌ها و اسلحه امام را ربودند. «پیراهن» امام را «اسحاق بن حیوة خضرمی» برداشت و پوشید؛ که به مرض پیسی (برص، لکه‌های سفیدی که در بدن به وجود می‌آید) مبتلا شد

و همه موهای بدنش ریخت . «سراویل» (شلوار ، زیرجامه) امام را «ابَجَرین کَعْب تَمیمی» برداشت ، که پاهایش خشک شد . «عَمَایمه» امام را «أَخْنَس بن مَرْثَد» یا «جابر بن یزید» برداشت و به سر خود بست ، که دیوانه شد . «نعلین» امام را «أَسْوَد بن خَالِد» برداشت و «انگشتر» امام را «بَجْدَل بن سَلیم» برداشت ، که برای ربودن انگشتر امام ، انگشت آن حضرت را قطع کرد . «زره» امام را «عمر بن سعد» برداشت و «شمشیر» امام را «جمیع بن خلق» یا «أَسْوَد بن حَظَلَه» برداشت . دشمنان بی دین و خونخوار ، بدن آن حضرت را برهنه کردند و هر چه داشت دزدیدند .

غارت خیمه ها

سپاهیان ستمگر ، بعد از جدا کردن سر مطهر امام ، به خیمه ها هجوم آوردند ، حَرَم امام را غارت کردند و سپس خیمه ها را آتش زدند . تمام وسایل و حتی گوشواره های کودکان و زنان را دزدیدند . دشمنان بی دین ، لباسهای بعضی از زنان را ربودند . زنان و بچه ها را با پایین نیزه می زدند و آنها به یکدیگر پناه می بردند . غارتگران لشکر عمر بن سعد ، همه وسایل و لوازم شخصی زنان و کودکان را از آنان می گرفتند . به علت رفتار خشن و بی رحمانه شان بعضی از کودکان از ترس غش کرده و بیهوش شدند . «زینب» و «أم کلثوم» خواهران امام بر این مصیبت می گریستند . یک خیمه باقی مانده بود و خون آشامان به آن سمت هجوم آوردند . امام سجاد (علیه السلام) در خیمه بود ، شمر جلو آمد تا امام چهارم را بکشد . «حمید بن مُسْلِم» گفت : «آیا بیمار را هم می کشید ؟ !» سپس ادامه داد : «همان بیماری برای او کافی است و او را از بین می برد .» به این ترتیب ، امام زین العابدین به قتل نرسید . و این خواست خداوند متعال بود ، تا «امامت» باقی بماند .

بدن امام را لگدکوب کردند

عمر بن سعد ، بعد از اینکه از خیمه های زنان برگشت ، در بین همراهانش فریاد زد : «چه کسانی دستور ما را در مورد حسین انجام می دهند و با اسبان خود سینه و پشت او را لگدکوب می کنند ؟ !» بی درنگ ده نفر به نامهای : «اسحاق بن حیوه» ، «أَخْنَس بن مَرثَد» ، «حَکیم بن طُفَیل» ، «عمر بن صَبِیح صَدَاوی» ، «رجاء بن مُنْقِذ عَبدی» ، «سالم بن خِشمه جَعفی» ، «واخط بن ناعم» ، «صالح بن وَهَب جَعفی» ، «هانی بن ثُبَیت حَضرمی» ، «اسید بن مالک» بر اسبهای خود سوار شدند و بر بدن مقدس امام تاختند . تاریخ نویسان و محققان ریشه های خانوادگی این ده نفر را بررسی کرده اند و به این نتیجه قطعی رسیده اند که همه آنها حرام زاده بودند . به علاوه ، این ده نفر وقتی به کوفه برگشتند ، جایزه کوچکی از عبیدالله بن زیاد گرفتند ، اما وقتی مختار قیام کرد آنان را گرفت و دست و پایشان را با زنجیرهای آهنی بست و دستور داد بدن آنها را با اسب لگدکوب کنند تا به هلاکت برسند .

عزاداری استثنایی برای امام حسین (علیه السلام)

وقتی که امام حسین (علیه السلام) در خون غلتید و کافران سرش را از بدن جدا کردند و بر بالای نیزه زدند ، ناگهان دنیا به لرزه درآمد و عرش خدا لرزید . زمین سرد شد و خورشید از حرکت ایستاد . جنّ و انسان به گریه آمدند . فرشته ها و ملائک ، شیونشان عرش را به لرزه درآورد . جمادات ، نباتات و حیوانات به سوگ نشستند . از آسمان خون بارید . به این ترتیب ، عالم عزادار شد و خداوند متعال ، خود صاحب عزا شد . گرد و غبار شدیدی آسمان کربلا را فرا گرفت و روز مثل شب تاریک شد . باد سرخی با شدت تمام میوزید و از هیچ کس اثری به چشم دیده نمی شد . مردم گمان کردند که عذاب الهی بر آنها فرود آمده ، اما ساعتی چنین بود و آن گاه هوا روشن شد . در روایتی حضرت علی (علیه السلام) فرمود : «هر چیزی برای مظلومیت حسین گریه خواهد کرد ، حتی حیوانات وحشی صحراها ، ماهیان دریاها ، پرندگان آسمان ، آفتاب ، ماه ، ستارگان ، آسمان ، زمین ، مؤمنین ، جنّ و

انس و جمیع فرشتگان آسمان ها و زمین ها و بهشت و مالک و حاملین عرش ، از آسمان خون و خاکستر می بارد . « سپس فرمود : « پس لعنت خدا بر قاتلین حسین واجب شد . »

شهدای کربلا چه کسانی بودند ؟

بر اساس روایت هایی که در کتاب های تاریخی آمده ، شهدای کربلا از « بنی هاشم » و « غیر بنی هاشم » هستند که در رأس ایشان حضرت امام حسین (علیه السلام) است . اسامی شهدای بنی هاشم - که سی نفر هستند - این طور ذکر شده است : فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) : ابوبکر بن علی ، عمر بن علی ، محمد اصغر بن علی ، عبدالله بن علی ، عباس بن علی ، محمد بن العباس بن علی ، عبدالله بن العباس بن علی ، عبدالله اصغر ، جعفر بن علی ، عثمان بن علی . فرزندان امام حسن (علیه السلام) : قاسم بن حسن ، ابوبکر بن حسن ، عبدالله بن حسن ، بشر بن حسن . فرزندان امام حسین (علیه السلام) : علی بن الحسین الاکبر ، عبدالله رضیع ، ابراهیم بن الحسین . فرزندان عبدالله بن جعفر : محمد بن عبدالله بن جعفر ، عون بن عبدالله بن جعفر ، عیدالله بن عبدالله بن جعفر . فرزندان عقیل بن ابی طالب : مسلم بن عقیل ، جعفر بن عقیل ، جعفر بن محمد بن عقیل ، عبدالرحمن بن عقیل ، عبدالله بن مسلم بن عقیل ، عبدالله الاکبر بن عقیل ، عون بن مسلم بن عقیل ، محمد بن مسلم بن عقیل ، محمد بن ابی سعید بن عقیل ، احمد بن محمد هاشمی . اسامی شهدای کربلا به غیر از بنی هاشم : ابراهیم بن الحسین اسدی ، ابن الحثوف بن الحارث انصاری ، ابو عامر نهشلی ، ادهم بن امیه عبدی ، اسلم ترکی ، امیه بن سعد طائی ، انس بن الحارث کاهلی ، انیس بن معقل اصبحی ، بریر بن خضیر همدانی ، بشر بن عبدالله خضرمی ، بکر بن حی تیمی ، جابر بن الحجاج تیمی ، جبلة بن علی شیبانی ، جنادة بن الحارث سلیمانی ، کعب انصاری ، کعب بن حنظلانی ، جون ، جوی بن مالک تیمی ، الحارث بن امری القیس کندی ، الحارث بن نبهان ، الحباب بن الحارث ، الحباب بن عامر شعبی ، حبشی بن قاسم نهمی ، حبیب بن مظهر (مظاهر) اسدی ، الحجاج بن بدری سعیدی ، الحجاج بن مسروق جعفی ، حر بن یزید ریاحی ، الحلاس بن عمرو راسبی ، حنظله بن اسعد شبامی ، حنظله بن عمرو شیبانی ، رافع ، زاهر بن عمرو کندی ، زهیر بن بشر خثعمی ، زهیر بن سلیم آزدی ، زهیر بن القین بجلی ، زیاد بن عریب صائدی ، سالم ، سالم ، سعد بن الحارث انصاری ، سعد ، سعید ، سعید بن عبدالله خثعی ، سلمان بن مضارب بجلی ، سلیمان ، سوار بن منعم نهمی ، سوید بن عمرو بن ابی المطاع ، سیف بن الحارث بن شریح جابری ، سیف بن مالک عبدی ، شیب ، شوذب ، الصرغامه بن مالک ، عائذ بن مجمع عائذی ، عابس بن ابی شیب شاکری ، عامر بن حسان بن شریح ، عامر بن مسلم عبدی ، عابد بن المهاجر جهنی ، عبدالاعلی بن یزید کلبی ، عبدالرحمن ارحبی ، عبدالرحمن بن عبدربه انصاری ، عبدالرحمن بن عروه غفاری ، عبدالرحمن بن مسعود تیمی ، عبدالله بن ابی بکر ، عبدالله بن بشر خثعمی ، عبدالله بن عروه غفاری ، عبدالله بن عمیر بن جناب کلبی ، عبدالله بن یزید عبدی ، عیدالله بن یزید عبدی ، عقبه بن سمعان ، عقبه بن الصلت جهنی ، عماره بن صلح آزدی ، عمران بن کعب بن حارثه اشجعی ، عمار بن حسان طائی ، عمار بن سلامه دالانی ، عمرو بن عبدالله جندعی ، عمرو بن خالد آزدی ، عمرو بن خالد صیداوی ، عمرو بن قرظه انصاری ، عمرو بن مطاع الجعفی ، عمرو بن جنادة الانصاری ، عمرو بن ضبیعة ضبعی ، عمرو بن کعب ابو ثمامه صائدی ، قارب ، قاسط بن زهیر تغلی ، القاسم بن حبیب آزدی ، گردوس تغلی ، کنانه بن عتیق تغلی ، مالک بن ذودان ، مالک بن عبدالله بن سریع جابری ، مجمع جهنی ، مجمع بن عیدالله عائذی ، محمد بن بشیر خضرمی ، مسعود بن الحجاج تیمی ، مسلم بن عوسجه اسدی ، مسلم بن کثیر آزدی ، مقسط بن زهیر تغلی ، منجح ، الموقع بن ثمامه اسدی ، نافع بن هلال بجلی ، نصر ، النعمان بن عمرو راسبی ، نعیم بن عجلان انصاری ، واضح رومی ، وهب بن حباب کلبی ، یزید بن ثبیط عبدی ، یزید بن زیاد بن مهاصر کندی ، یزید بن مغفل جعفی .

حال امام سجاد در مورد مصیبت کربلا

حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)، در روز عاشورا مصیبت های بسیاری کشید. پدر، برادران، عموها، پسرعموها و یاران را کشته و در خاک و خون غلتیده دید. زنان و کودکان و خواهران را دید که به اسارت گرفته شدند و شلاق می خورند. اما خداوند متعال به او صبر داده بود تا در برابر همه مصیبت ها شکمیا باشد؛ در حالی که می دید بیشتر خاندانش و یاران پدرش در خاک و خون غلتیده اند و بدنهایشان برهنه و لباسهایشان به غارت رفته است. حق ایشان غصب شده، خاندانشان کشته شده و از وطن رانده شده اند. امام سجاد (علیه السلام) حدود چهل سال بر شهادت پدر بزرگوارش گریه کرد. در این مدت روزها را روزه می گرفت و شبها عبادت می کرد. وقتی در افطار برایش آب و غذا می آوردند و می گفتند: «آقا بفرمایید بخورید.» امام می فرمود: «فرزند رسول خدا گرسنه کشته شد، فرزند رسول خدا تشنه کشته شد.» آنقدر این جملات را تکرار می کرد و گریه می کرد، تا ظرف غذایش از اشک تر می شد و آب آشامیدنی که برایش آورده بودند با اشکش آمیخته می شد. حال امام این چنین بود تا به ملکوت اعلی پیوست.

رباب که بود؟

رباب همسر امام حسین و دختر «امراء القیس بن عدی کلبی» بود. رباب مادر «سکینه» و «عبدالله رضیع» است و بعد از شهادت امام، بیش از یک سال زنده نماند. او به امام علاقه شدیدی داشت و امام هم به او علاقه مند بود. رباب به مدینه برنگشت و در کنار قبر مطهر امام حسین (علیه السلام) ماند و زیر سایه و سقف هم نرفت، تا اینکه بعد از یک سال، بر اثر غم و اندوه از دنیا رفت. او از بافضیلت ترین زنان عصر خود بود و شعرهایی هم برای مصیبت امام حسین (علیه السلام) سرود.

دفن شهدای کربلا

بعد از روز عاشورا، عده ای از طایفه «بنی اسد» - که موافق با امام حسین (علیه السلام) بودند - به کربلا آمدند تا پیکر امام و یارانش را دفن کنند. اما به علت وجود زخم های زیاد و یا قطعه قطعه بودن پیکر شهداء آنها را نمی شناختند و حیران بودند. در آن حال، امام زین العابدین (علیه السلام) آمد و بدن مطهر شهدا را یک به یک به آنها شناساند و آنها در دفن شهدا، امام زین العابدین (علیه السلام) را یاری نمودند. امام زین العابدین (علیه السلام) روی قبر پدرش نوشت: «هذا قبرُ الحسین بنِ علی بن ابی طالب، الَّذی قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا».

اسارت خاندان امام

جنایتکاران بنی امیه، پس از آن که امام و یارانش را به شهادت رساندند، لباسها و وسایلش را به غارت بردند، با اسب بر بدنش تاختند، خیمه های خاندانش را به آتش کشیدند، زنان و کودکان را غارت کردند و آنها را به اسارت درآوردند. دشمن، خاندان امام حسین (علیه السلام) را شهر به شهر گرداند. یزید می خواست با این کار خاندان پیامبر و مقدسات دین را خوار و پست گرداند و به این ترتیب، مردم را بترساند تا کسی جرأت مبارزه نداشته باشد. اما این خاندان الهی در دوران «اسارت» هم، با باطل جنگیدند و دشمن را رسوا کردند و با سخنرانی های بیدارگرشان برنامه دشمنان اسلام را نقش بر آب ساختند. بنی امیه با پیامبر و اهل بیت او دشمنی شدید داشتند و همواره خصومت خود را به شکلی نشان می دادند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) آنان را لعنت کرد. در سوره اسراء آیه شصت «شجره ملعونه» به بنی امیه تفسیر شده است. مأموران سپاه یزید با وضع ناراحت کننده ای خاندان امام حسین (علیه السلام) را وارد کوفه کردند. امام زین العابدین (علیه السلام) را غل و زنجیر کرده و در حالی که دستها را به گردنش بسته بودند، در معرض تماشای مردم گذاشتند. مردم بیوفای کوفه، با بی حیایی به تماشای زنان و کودکان

ایستاده بودند. آنان می دیدند گوشواره های دختران و زنان از گوششان کشیده شده و جای زخم و جراحت بر جای مانده است. بچه های اسیر، پابرهنه بودند و مردم کوفه می دیدند که از پای دختران خلخال را بیرون آورده اند. زنان اهل بیت در حال اسارت و با آن وضع بسیار بد نیز، اعتراض آمیز، بر حفظ عفت و حجاب تأکید داشتند. «ام کلثوم» فریاد کشید: آیا شرم نمی کنید که برای تماشای اهل بیت پیامبر جمع شده اید؟! سرهای شهدا را که بر نیزه بود، جلو مردم آوردند. در این موقع همه به گریه افتادند. حضرت زینب (علیها السلام) وقتی نگاهش به سر امام حسین (علیه السلام) افتاد، از شدت ناراحتی، پیشانی را به چوبه محمل زد و خون از پیشانی مبارکشان جاری شد. در کوچه ها و میدان های کوفه، سر بریده امام بر سر نیزه، آیه اصحاب کهف را می خواند: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا». سربازان با خوشحالی سرهای شهدا را در جای جای کوفه می گرداندند. این جنایت دردناک و زشت بنی امیه، نشانه مظلومیت امام حسین (علیه السلام) است. دشمنان می خواستند دیگران را بترسانند و جلو حق گویی را بگیرند اما موجی از خشم و نفرت در مردم به وجود آمد و مردم از حيله های پشت پرده «شجره معلونه» آگاه شدند. وقتی کاروان اسیران کربلا را وارد دارالاماره کردند، حضرت زینب (علیها السلام) خطاب به عبیدالله بن زیاد، او را «ابن مرجانه» خواند و این اشاره به نسب ناپاک او بود و باعث رسوایی حاکم کوفه شد. سپس حضرت زینب با سخترانی آتشین خود به افشاگری پرداخت. عبیدالله بن زیاد، سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را همراه «شمر» به شام نزد یزید فرستاد. شمر، مردی آبله رو و بدسیرت و زشت صورت بود و حرام زاده به حساب می آمد. او در طول راه کوفه تا شام، با سنگدلی تمام، اسیران را آزار می داد. امام زین العابدین (علیه السلام) را در مدت اسارت، بر شتر بی جهاز و بی کجاوه [۲] نشانده و پاهای آن حضرت را به زیر شکم شتر بسته بودند. بیماری امام از یک طرف و مصیبت ها و رنج اسارت از سوی دیگر، قلب خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را می سوزاند.

ورود اسیران به شام

یزید در انتظار رسیدن اسیران بود. نماینده جنایتکارش «عبیدالله بن زیاد» برنامه اش را خوب انجام داده بود. یزید دستور داد تا شهر شام را آذین بندی کنند و خاندان حسین بن علی (علیه السلام) را در کوچه و بازار بگردانند. کاروان اسیران را سه روز در پشت «دروازه ساعات» نگهداشتند تا کار جشن کامل شود. آن دروازه، یکی از دروازه های شرقی شام بود که راه «حلب» و «کوفه» به آن ختم می شد. شهر را با زیورها، دیبا و زر و سیم و انواع جواهر آراستند. سپس مردان، زنان، کودکان، بزرگسالان، وزیران، امیران، یهود، مجوس، [۳] نصارا [۴] و همه اقوام، با طبل، دف، شیپور، سرنا و دیگر ابزار لهو و لعب برای شادی و تفریح بیرون آمدند. چشمها را سُرمه کشیده، دستها را حنا بسته و بهترین لباس ها را پوشیده و خود را آراسته بودند. در چنین وضعی، روز اول ماه صفر، سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را - که بالای نیزه بود - وارد شهر کردند و به دنبال آن، اسیران اهل بیت را به شهر آوردند. مردم به شادمانی و پایکوبی و طبل زنی مشغول بودند. این برنامه، حاصل تلاشهای معاویه بود. او بیش از سی سال در شام حکومت کرد. مردم شام، با تلاشهای معاویه با حضرت علی (علیه السلام) و خاندانش دشمنی میورزیدند و رفتار مردم شام با اسیران کربلا- نشان دهنده آن بود. سالها بود که در قنوت نمازشان بر حضرت علی (علیه السلام) لعنت می فرستادند! علاوه بر اینها، یزید، برای موجه جلوه دادن کار خود، امام حسین (علیه السلام) را «شورش» معرفی کرد و خود را سرکوب کننده شورش ضد حکومت اسلامی (!) می دانست. اسیران را از قسمتهای مختلف شهر عبور دادند، از جمله «بازار شام». جمعیت زیادی از مردم برای دیدن اسیران خاندان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در دو طرف بازار صف کشیده بودند. در انتهای بازار «مسجد اُموی» قرار داشت و اسیران را از همین مسیر وارد مسجد کردند. فشار جمعیت حرکت را کند کرده بود. خونبارترین برگهای تاریخ در حال نوشتن بود. سخنان امام حسین (علیه السلام) و خاندانش در قیام تاریخی کربلا، همه بیانگر این بود که قیام، برای

دین و مبارزه با ستم و کفر است. اهل بیت (علیهم السلام) همواره خود را خاندان و وارثان پیامبر معرفی می کردند و بر این مهم تأکید داشتند، تا پرده های غفلت و خاموشی را کنار بزنند.

قصر یزید، در انتظار اسیران

قصر یزید - که آن را «دار الخلافه» می نامیدند، نزدیک مسجد جامع اُموی بود. یزید برای اینکه پیرویش را به رُخ مردم بکشد، اجازه داد تا همه وارد دارالخلافه شوند. و از این رو قصر پر از جمعیت شد. سپس اُسرای اهل بیت را - که با طناب و زنجیر آنان را به هم بسته بودند - با وضعی توهین آمیز وارد مجلس جشن یزید کردند. سر مطهر امام حسین را داخل «طُشت طلا» گذاشتند و نزد یزید آوردند. یزید در حالی که می خندید با چوب خیزران [۵] بر لبهای امام زد و با غرور و سرمستی خواند: «بنی هاشم با حکومت بازی می کردند، نه خَبری (از آسمان و غیب) آمده و نه وحی نازل شده است...». یزید آرزو کرد کاش نیاکانش - که در جنگ یَدر کشته شدند - زنده بودند و خونخواهی و انتقام او را می دیدند. این جملات، نشان دهنده کفر قلبی و کینه یزید به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. پس از سخنان کفرآمیز یزید، حضرت زینب (علیها السلام) سخنرانی تاریخی اش را با این آیه شروع کرد: «سرانجام بدکاران، آن شد که آیات الهی را تکذیب و مسخره کردند.» [۶] در ادامه سخنرانی اش باز هم از قرآن کمک گرفت: «کافران مپندارند که اگر به آنان مهلت می دهیم، برایشان خوب است، بلکه گناهانشان افزوده می شود و برای آنان عذاب خوارکننده ای است.» [۷] به طور کلی سخنرانی حضرت زینب (علیها السلام) بیانگر خروج یزید از اسلام و بی اعتقادی او به دین و اثبات کفر و انجام کارهای زشت و ناپسند او است. در حقیقت، واقعه با عظمت کربلا، کفر پنهان بنی امیه را ظاهر و چهره اصلی آنها را برای مردم روشن کرد. «فاطمه» دختر امام حسین (علیه السلام) در بین اسیران بود. او هم به نوبه خودش سخنان افشاگرانه ای بر ضد جنایتهای یزید بیان کرد و همه حاضران را به گریه انداخت. در دارالخلافه یزید، چشم یکی از وابستگان حکومت به او افتاد، از این رو از یزید خواست او را به وی ببخشد. حضرت زینب (علیه السلام) به شدت اعتراض کرد و کار آنان را کُفر به حساب آورد. تبلیغات بنی امیه وانمود کرده بود که بر دشمنان اسلام و بر شورشیان پیروز شده اند و خاندان آنها را به اسارت درآورده اند، اما حضرت زینب (علیها السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام) با سخنرانی هایشان «جشن» را به «عزا» تبدیل کردند و پیروزی (!) را بر کام یزید تلخ نمودند.

خرابه شام

بعد از سخنرانی حضرت زینب (علیه السلام) در مجلس جشن یزید، که وضع را بر ضد او تغییر داد، یزید خاندان امام حسین (علیه السلام) را در خرابه ای بی سقف جای داد. اهل بیت، سه روز در آن خرابه بودند و برای امام حسین و شهدای کربلا عزاداری می کردند. «رقیه» دختر خُردسال امام حسین (علیه السلام) در همین خرابه پدرش را در خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی تابی کرد و پدر را خواست. خبر به یزید رسید. به دستور او سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را برای رقیه آوردند و او از این منظره بیشتر ناراحت شد و همان روزها روح از بدنش جدا شد و به سوی خدا رفت. در مدتی که خاندان امام حسین (علیه السلام) در شام اسیر بودند، چند نوبت آنها را به قصر یزید بردند. یزید به هیچ وجه حيله اش عملی نشد و هربار نتیجه معکوس گرفت. او ناچار شد خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را در بیستم صفر به مدینه بفرستد.

آغاز امامت امام چهارم

پس از شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام)، امامت به حضرت زین العابدین (علیه السلام) منتقل شد. آن حضرت در

واقعۀ جانسوز کربلا- حضور داشت و به علت بیماری، در خیمه بستری بود. پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) همراه با خاندان پیامبر به اسارت گرفته شد و با حالتی ناراحت کننده- که غل و زنجیر به دست و گردن آن حضرت بسته بودند- به کوفه و از آنجا به شام برده شد. در قصر یزید با سخنرانی بسیار مهمّی، چهره یزید را به مردم شناساند و مردم شام را از حقیقت قیام کربلا آگاه کرد. امام زین العابدین (علیه السلام) در واقعۀ دلخراش کربلا ۲۴ سال داشت و دارای فرزند بود. فرزند خردسالش، امام محمد باقر (علیه السلام) هم در کربلا حضور داشت. نقش اصلی امام زین العابدین (علیه السلام) در قیام عاشورا، رساندن پیام خون شهدای کربلا- و حفظ دست آوردها و اهداف پدر بود. سخنرانی امام زین العابدین (علیه السلام) در قصر یزید، باعث رسوایی حکومت شد و یزید چنان خشمگین شد که دستور داد امام را بکشند، اما حضرت زینب (علیها السلام) خود را سپر بلا کرد و اجازه نداد بدین کار موفق شوند.

زینب، پیامبرِ خون شهدا

از حضرت زینب (علیها السلام) به عنوان «قهرمان صبر» یاد می کنند. این شیرزن، پیام رسان خون شهیدان کربلا است. او از شروع قیام عاشورا همراه برادرش امام حسین (علیه السلام) بود و از همه مسائل قیام عاشورا آگاهی داشت. او از شجاعت، عفاف، قوّت قلب، زهد، فصاحتِ بیان و شهامت بسیار عجیبی برخوردار بود. این بانوی فداکار، دو پسر به نامهای «محمد» و «عون» داشت که در کربلا به شهادت رسیدند. در قیام الهی عاشورا، نقش فداکاری های بزرگ حضرت زینب (علیها السلام) خیلی زیاد بود؛ سرپرست قافله اسیران خاندان امام حسین (علیه السلام) و پرستار امام زین العابدین (علیه السلام) و افشا کننده ظلمهای حکومت بنی امیه با سخنرانی های تاریخ سازش بود. بعد از عاشورا و در مدّت اسارت در کوفه و شام، سخنرانی های آتشینی ایراد کرد و باعث ادامه حماسه عاشورا و بیداری مردم شد. در مدینه بعد از دوران اسارت برای شهیدان کربلا مجالس عزاداری برگزار و با سخنانش افشاگری می کرد.

قیام توّابین

پس از واقعۀ سوزناک کربلا، با روشنگری های حضرت زینب (علیها السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام) در کوفه، شام و مدینه، مردم پی به عمق فاجعه ای بزرگ بردند که خود از جمله عاملان آن بودند. شیعیان کوفه به علّت یاری نکردن امام حسین (علیه السلام) پشیمان شدند و توبه کردند. و برای همین اظهار توبه و پشیمانی، به «توّابین» مشهور شدند. آنها نزد «سلیمان بن صُرد خُزاعی» رفتند. سلیمان بن صُرد، از چهره های برجسته و سرشناس شیعه در کوفه بود. از اصحاب پیامبر و در جنگ صفین از یاران حضرت علی (علیه السلام) بود. پس از مرگ معاویه، او به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و از آن حضرت خواست تا به کوفه بیاید، اما عبیدالله بن زیاد او را به زندان انداخت. به همین جهت نتوانست در کربلا همراه امام حسین (علیه السلام) باشد. او که پشیمانی و توبه مردم کوفه را دید، رهبری قیام «توّابین» را بر عهده گرفت. در مدّت چهار سال، با جذب افراد و تهیّه سلاح و فراهم کردن امکانات قیام، به طور مخفیانه قیام را سازماندهی کرد. سرانجام در سال ۶۵ هجری با جمعیتی چهار هزار نفری قیام خود را با اشعار «یا لثارات الحسین» [۸] آغاز کردند. بر سر قبر امام حسین (علیه السلام) رفتند و با گریه و ناله از خدا خواستند تا آنها را ببخشد. سپس به سمت شام حرکت کردند تا حکومت را سرنگون کنند. به «عین الورد» آمدند و در آنجا با سپاه شام برخورد کردند. بعد از چند روز نبرد شدید، سرانجام سلیمان بن صرد - که ۹۳ سال داشت - با جمعی از یارانش به شهادت رسیدند. بقیه توّابین، چون توان مقابله با سپاه بزرگ شام را نداشتند، شبانه به کوفه برگشتند.

قیام مختار

«مختار بن ابی عبیده ثقفی» مردی خردمند، حاضر جواب، شجاع، بخشنده، تیزهوش و کارشناس مسائل نظامی بود. او از کسانی بود که فضایل آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را نشر می داد و آشکار و پنهان از خاندان پیامبر طرفداری می کرد. وقتی «مسلم بن عقیل» به کوفه آمد، مختار او را به خانه اش برد و با مسلم به نفع امام حسین (علیه السلام) بیعت کرد. عبیدالله بن زیاد، بعد از کشتن مسلم، مختار را شلاق زد و زندانی کرد، و هنگام حادثه دلخراش کربلا، او و میثم تمار در زندان بودند. مختار پنج سال پس از واقعه جانسوز عاشورا، در سال ۶۶ هجری در کوفه قیام کرد. هدف قیامش، خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و انتقام از جنایتکاران و قاتلان شهدای کربلا بود. در این قیام، بسیاری از شیعیان از او حمایت کردند و شعارشان این بود: «یا لثارات الحسین (۱)» یا مَنْصُورٌ، اَمِت». [۹] درگیری های سختی در محله ها و میدان های کوفه پیش آمد. عده ای کشته و عده ای تسلیم شدند و مختار وارد قصر شد. روز بعد برای مردم کوفه سخنرانی کرد، بزرگان کوفه با او بیعت کردند. مختار پس از اینکه بر اوضاع کاملاً مسلط شد، یکایک قاتلان شهدای کربلا را دستگیر کرد و کشت. او نیروهایی را به اطراف می فرستاد تا هم بر آن مناطق تسلط پیدا کنند و هم جنایتکاران را گرفته و مجازات نمایند. مختار موفق شد افرادی چون: عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن، عبیدالله بن زیاد، خولی، سنان، حرمله، حکیم بن طفیل، مُنْقِذِ بن مُره، زید بن رقاد، زیاد بن مالک، مالک بن بشر، عبدالله بن اسید، عمرو بن حجاج و بسیاری از افرادی را که در عاشورا دستشان به خون شهدا آلوده بود، از دم تیغ بگذراند و بدنشان را بسوزاند و یا در مقابل سگها بیندازد. مختار، هجده ماه حکومت کرد و در سن ۶۷ سالگی در جنگی با سپاهیان «عبدالله بن زبیر» به شهادت رسید. قیام او و خونخواهی اش موجب خرسندی ائمه (علیهم السلام) بود.

تخریب حرم امام حسین (علیه السلام)

بعد از شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام)، که باعث شد حقیقت اسلام روشن شود، شیعیان به زیارت قبر مطهر آن حضرت می آمدند. به این ترتیب، حاکمان ستمگر مرتب احساس خطر می کردند و سعی داشتند تا این محل تجمع را از بین ببرند. متوکل عباسی، با ایجاد پاسگاهی در نزدیکی کربلا به سربازانش دستور داد: هر کس را دیدید قصد زیارت حسین دارد، بکشید. به دستور متوکل، هفده بار قبر مطهر امام حسین (علیه السلام) را خراب کردند. یک بار «دیزج یهودی» را مأمور تغییر و تخریب قبر امام کرد. او نیز با غلامان خویش سراغ قبر رفت. قبر را شکافت، به حصیری که پیکر مطهر امام در آن بود برخورد کرد که از آن بوی مشک می آمد، دوباره خاک روی آن ریختند و آب بستند و آن زمین را می خواستند با گاو، شخم بزنند که گاوها جلو نمی رفتند و کار نمی کردند! هارون الرشید هم به حاکم کوفه دستور داد تا حرم امام حسین (علیه السلام) را خراب کند، اطراف آن را ساختمان بسازد و زمین هایش را زیر کشت و زراعت ببرد. حاکم کوفه هم مو به مو دستورهای هارون الرشید را انجام داد. با این حال، مردم باز هم به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) می آمدند و حتی گاهی با مأموران خلیفه درگیر می شدند. برخوردهای جفاکارانه دشمنان، همه، برای پراکندن عاشقان امام حسین (علیه السلام) از این مرکز روشنائی بود، اما کمترین نتیجه ای هم نگرفتند. وهابیان هم در سال ۱۲۱۶ قمری به کربلا حمله کردند و این تهاجمها، ده سال ادامه داشت. وهابیان کربلا را غارت، مردم را قتل عام و حرم مطهر امام را خراب کردند. در سالهای اخیر هم حکومت ظالم عراق، برای خاموش کردن حرکت انقلابی شیعیان این سرزمین، در سال ۱۳۷۰ شمسی به کربلا و نجف حمله کرد. بعضی ها با توپخانه، گنبد و بارگاه حرم امام حسین (علیه السلام) را مورد هجوم وحشیانه قرار دادند و حق طلبان را به خاک و خون کشیدند. «صدام» دستور داد حرم حضرت علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و حضرت عباس (علیه السلام) را تخریب نمایند و قیام مردمی بر ضد

حکومت را خفه کنند .

چه کسی شیعه امام حسین (علیه السلام) است ؟

کسی که شیعه و علاقه مند به امام حسین (علیه السلام) است ، باید همرنگ ، همجهت و همفکر با امامش باشد زیرا باید از جهت رفتار ، اخلاق و گفتار به امام حسین (علیه السلام) اقتدا کند ، نه اینکه ادعا کند و شعار بدهد . البته شیعه امام حسین (علیه السلام) ، شیعه همه ائمه اطهار (علیهم السلام) است . شیعه ، در راه ائمه (علیه السلام) - که راه خدا است - قدم بر می دارد . امام حسین (علیه السلام) الگو و نمونه فدا شدن در راه خداست . شیعه او هم باید اینطور باشد . شیعه امام حسین (علیه السلام) باید در این کارها و ارزشها به آن حضرت اقتدا کند : اطاعت امر خدا ، خواندن و زنده نگهداشتن نماز ، خودسازی ، گریز از گناه ، امر به معروف و نهی از منکر ، زیر بار ذلت نرفتن و عدم سازش با ظالمان ، جهاد و شهادت ، قاطعیت و پایداری در راه عقیده ، مبارزه با باطل ، ایثار و استشهاد به یک کتاب به معنای تأیید همه مطالب آن نیست .

مدارک و منابع مورد مطالعه

۱. قرآن کریم ۲. شیخ طبرسی : احتجاج ۳. شیخ مفید : ارشاد ۴. شیخ صدوق : امالی ۵. علامه مجلسی : بحارالانوار ۶. طبری ، محمدبن جریر : تاریخ طبری ۷. ابن جوزی : تذکره الخواص ۸. (شهید) مطهری ، مرتضی : حماسه حسینی ۹. رسولی محلاتی ، سید هاشم : خلاصه تاریخ اسلام ۱۰. حکیمی ، محمود : رهبر آزادگان حسین ۱۱. غفاری ، محسن : سیره امام حسین ۱۲. مدرس ، محمدباقر : شهر حسین ۱۳. ابن عبد ربّه : عقدالفرید ۱۴. معین ، محمد : فرهنگ معین ۱۵. بهایی : کامل ۱۶. جعفر بن محمد بن قولویه : کامل الزیارات ۱۷. اربلی ، عیسی بن ابی الفتح : کشف الغمّه فی معرفه الائمّه ۱۸. سید بن طاووس : لهوف ۱۹. ابن نمای حلّی : مثيرالاحزان ۲۰. مسعودی : مروج الذهب ۲۱. اصفهانی ، ابوالفرج : مقاتل الطالبین ۲۲. مرقم ، عبدالرزاق : مقتل الحسین ۲۳. ابی مخنف : مقتل الحسین ۲۴. ابن شهر آشوب : مناقب ۲۵. محدث قمی : منتهی الامال ۲۶. محدث قمی : نفس المهموم [۲] - مخمل ، جایگاهی که بر شتر می بندند و در هر طرفی یک نفر می نشیند . [۳] - آتش پرست ، آفتاب پرست ، گبر . [۴] - کسانی که پیرو دین حضرت مسیح هستند . [۵] - چوب و ترکه ای که یزید ، با آن بر سر بریده امام اشاره می کرد و بر لب و دندان امام می زد . [۶] - روم ، (۳۰) آیه ۱۰ . [۷] - آل عمران ، (۳) آیه ۱۷۸ . [۸] - ای خون خواهان حسین (علیه السلام) . [۹] - ای یاری شده ! بمیران . (نوعی پیش گوئی و فال نیک به مرگ دشمن) .

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری

شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با ده ها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاه ها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند ان شاء الله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه

می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹